

— حبيب راثن تهرانى

دانشجوى دكترى علوم ارتباطات اجتماعى، تهران، دانشگاه علامه طباطبايى

— عذرا يزدى مهر

دانشجوى دكترى ادبيات فارسى، تهران، دانشگاه آزاد اسلامى واحد تهران مركز

— معرفى و مقايسه دو كتاب در نقد ادب عربى؛ «المثل السائر» ابن اثير جزرى و «الفلک الدائر» ابن ابى الحديد

۸۶-۶۳

— معرفی و مقایسه دو کتاب در نقد ادب عربی؛ المثل السائر ابن اثیر جزری و
الفلک الدائر ابن ابی الحدید

حبیب راثی تهرانی، عذرا یزدی مهر

چکیده: نقد ادبی در دوره عباسی با ظهور چند تن از نقادان و علمای ادب در فن بحث و مناظره و کتابت و بلاغت به شکوفایی رسید و آثار ارزشمندی در آن دوره بوجود آمد که منشا شکل گیری جریانات و آثار بعدی در این فن شد. نویسندگان در نوشتار حاضر تلاش کرده‌اند دو اثر پیشگام در نقد ادبی، المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر تألیف ضیاء الدین ابن اثیر جزری و کتاب الفلک الدائر علی المثل السائر اثر ابن ابی الحدید را که در نقد آن نگاشته شده، مورد بررسی قرار دهند. در راستای این هدف، پس از معرفی دو نویسنده و آثار آن‌ها، به بررسی جداگانه هر یک از آثار پرداخته و به چند مورد از نقدهای ابن ابی الحدید به کتاب ابن اثیر اشاره شده است.

کلیدواژه: نقد ادبی، ادبیات عرب، ادب عربی، المثل السائر، ابن اثیر جزری، الفلک الدائر، ابن ابی الحدید، معرفی کتاب.

— Introducing and comparing two books in the
critique of Arabic literature; *Al-Mathal ol-Sāer* by ibn
Athīr and *Al-falak ol-Dāer* by Ibn Abi al-Hadīd

By: Habīb Rāthi Tehrani, Ozrā Yazdi Mehr

Abstract: Literary criticism has flourished in the Abbasid period with the advent of a number of literary critics and scholars in the field of debate, writing, and rhetoric; and valuable works were created in that period, which originated the formation of the currents and other subsequent works using the same techniques. In the following paper, the writer is going to study two pioneering works in literary criticism: *Al-Mathal ol-Sāer fi Adab al-Kitāb wa al-Shāer* by Dhiāoddīn ibn Athīr and *Al-falak ol-Dāer al-Mathal ol-Sāer* by Ibn Abi al-Hadīd which is a critique of the first book. Regarding this, he first of all introduces both authors and their works. Following this, he is going to examine each of the books, and points out some of Ibn Abi Hadīd's criticisms of Ibn Athīr's book.

Key words: Literary criticism, Arabic literature, *Al-Mathal ol-Sāer*, *Ibn Athīr Al-falak ol-Dāer*, *Ibn Abi al-Hadīd*, book report.

— استعراض ومقارنة بين كتابين من كتب نقد الأدب العربي
كتاب المثل السائر لابن الأثير الجزري وكتاب الفلك الدائر لابن أبي الحدید

حبیب راثی طهرانی / عذراء یزدی مهر

از دهر النقد الأدبی فی العصر العباسی بسبب ظهور عدد من النقاد و علماء الأدب فی فنون البحث والمناظرة والكتابة والبلاغة، وصدرت المؤلفات القیمة فی هذه الفترة، مما أدى إلى نشوء تيارات و صدور مؤلفات أخرى فی هذا الفن.

ويسعى الكاتبان فی مقالهما الحالي إلى البحث فی کتابین رائدین فی النقد الأدبی، هما کتابی المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر من تألیف ضیاء الدین ابن الأثير الجزري، و کتاب الفلک الدائر علی المثل السائر من تألیف ابن أبي الحدید الذي ألفه فی نقد الکتاب الأول.

وفي سياق هدفهما هذا يبدأ المقال بالتعريف بمؤلفي کتابین واستعراض مؤلفاتهما، مع إشارات إلى بعض الملاحظات النقدية التي ذكرها ابن أبي الحدید علی کتاب ابن الأثير.

المفردات الأساسية: النقد الأدبی، الآداب العربية، الأدب العربي، المثل السائر، ابن الأثير الجزري، الفلک الدائر، ابن أبي الحدید، تعريف الکتاب.

معرفی و مقایسه دو کتاب

در نقد ادب عربی؛

«المثل السائر» ابن اثیر جزری و

«الفلک الدائر» ابن ابی الحدید

حیب راثی تهرانی

عدرا یزدی مهر

اشاره

نقد ادبی در زبان و ادبیات عرب از زمان جاهلیت تا صدر اسلام جایگاه علمی منظم و مدونی نداشته است و بیشتر تابع جرح و تعدیل‌هایی بوده که اغلب شعرا و ادبا به صورت موضعی به نظم و نثر خود دیگران وارد می‌ساختند تا اینکه در دوره عباسی که می‌توان آن را عصر اوج جریان ادب و علم دانست، نقد ادبی نیز با ظهور چند تن از نقادان و علمای ادب در فن بحث و مناظره و کتابت و بلاغت به شکوفایی رسید و آثار ارزشمندی در آن دوره به وجود آمد که منشأ شکل‌گیری جریانات و آثار بعدی در این فن شد.

این مقاله برآن است تا دو اثر سترگ و پیشگام در نقد ادبی را مورد بررسی قرار داده، نقش و بهره‌گیری آنها را از منابع مربوطه مشخص سازد. یکی از نخستین و مهم‌ترین کتاب‌های نوشته شده در نقد ادبی، «المثل السائر» فی أدب الکاتب و الشاعر» تألیف ضیاء الدین ابن اثیر جزری است و دانشمند بزرگ معتزلی یعنی عزالدین عبدالحمید ابن ابی الحدید کتاب «الفلک الدائر علی المثل السائر» را در رد آن نگاشته است. در این مقاله پس از معرفی دو نویسنده و آثار آنها به بررسی جداگانه هر یک پرداخته و به چند مورد از نقدهای ابن ابی الحدید به کتاب ابن اثیر اشاره می‌شود.

ضیاء الدین ابن اثیر الجزری

ابوالفتح نصرالله بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی، معروف به ابن اثیر جزری ملقب به ضیاء الدین در روز پنجشنبه ۲۰ شعبان سال ۵۵۸ هجری در جزیره ابن عمر در شمال موصل به دنیا آمد و در ماه ربیع الثانی سال ۶۳۷ هجری در بغداد درگذشت و در مقابر قریش در جانب غربی مشهد حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) دفن شد.^۱

وی ایام کودکی را در جزیره ابن عمر سپری و در سال ۵۷۹ همراه پدرش به موصل عزیمت کرد و در آنجا به حفظ قرآن کریم و احادیث نبوی و همچنین تحصیل علوم مختلفی چون صرف و نحو و لغت و علم بیان و اشعار عرب پرداخت. در نامه دانشوران آمده است که وی پنجشنبه بیستم شعبان سال ۵۵۸ هـ ق در جزیره ابن عمر متولد گشت و در آن بلد رشد و نما یافت و به سن صبی حافظ کلام الله گردید. از برادران به سال کهتراست، ولی از ایشان به کمال کلان‌تر. در فنون چند لاسیما ادبیات به عهد خویش

۱. برای مطالعه بیشتر درباره زندگی و شخصیت ضیاء الدین ابن اثیر رجوع شود به: عقود الجمال، ج ۹، ص ۵۲؛ ذیل مرآة الزمان، ج ۱، ص ۶۵؛ و فیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۷۲؛ تاریخ ابن خلدون مسمی به کتاب عبر، ج ۵، ص ۱۵۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۲۷، ص ۳۴؛ بغیة الوعاة، ج ۲، ص ۳۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۷، ص ۳۲۸؛ مسالک الابصار فی ممالک الامصار، السفر الثانی عشر، ص ۲۶۹؛ تاریخ الأدب العربی بروکلیمان، ج ۵، ص ۲۷۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۷۰۲؛ لغت نامه دهخدا، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲. و فیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۸۹ و ۳۹۶.

خاطر و نظرم گذراندم، به طوری که هیچ دقیقه و نکته‌ای نماند که آن را حفظ نکرده باشم...»^۴.
و درباره قرائت و فهم معانی قرآن می‌گوید:

«پس همانا من یک سوره از سوره‌های قرآن را انتخاب می‌کردم و به تلاوت آن می‌پرداختم و هر چه از معانی آن سوره در طی تلاوت دریافت می‌کردم روی ورقه‌ای می‌نوشتیم و به همین صورت معانی بعدی را در ورقه‌هایی جداگانه می‌نوشتیم تا اینکه تلاوت آن سوره به پایان می‌رسید سپس به حل و ربط این معانی با هم می‌پرداختم و به این اندازه قناعت نمی‌کردم و تلاوت آن سوره را دوباره از سر می‌گرفتم و دوباره نوشتن معانی جدید در ورقه‌های جداگانه را تکرار می‌کردم و این‌گونه بود که هرگاه قرآن را پس از تلاوتی قبلی، دوباره می‌خواندم، معانی جدیدی برای من کشف می‌شد که در تلاوت قبلی آنها را درک نکرده بودم...»^۵.

ابن اثیر و شعر شعرا

اما در مورد شناخت ابن اثیر از شعر شاعران، می‌توان گفت که آثار این شناخت وسیع در کتاب او هویدا است، چنان‌که خود می‌گوید: «بر اشعار شعرای قدیم و جدید واقف شدم تا آنجا که دیوان معتبر و قابل توجهی نبود که آن را از نظر نگذرانده و مورد محک و سنجش قرار نداده باشم. با وجود اینکه بخشی از عمر خویش را در حفظ شعر فانی ساختم، ولی دریای شعر را بحری نیافتم که ساحلی ندارد و چگونه می‌توان به احصاء همه اقوال و اشعار شاعرانی احاطه پیدا کرد که نام آنها از عهده شمارش خارج است». پس از اینکه ابن اثیر محفوظات خود را از شعر شاعران به مقدار زیادی گسترش می‌دهد، همان‌طور که گفته شد به اشعار سه شاعر بزرگ پسندیده می‌کند: «پس از حفظ شعر بسیار از شعرای مختلف، دوواینی به جز دیوان ابوتمام و دیوان ابوطیب متنبی نیافتم که این‌گونه خوب معانی دقیق را در خود جمع کرده باشند و همچنین هیچ دیوانی را به جز دیوان ابوعباده بحتری نیافتم که این‌گونه الفاظ و کلمات را آراسته و به کار برده باشد. هیچ دیباجه و پارچه زربفتی را از دیوان این سه شاعر پرنقش و نگارتر و شادای آورتر ندیدم، لذا دوواین آنها را به دلیل اشتغال بر محاسن معانی و الفاظ انتخاب کردم و در شعر که مراد از آن ایجاد و ابداع معانی شریف در قالب لفظی لطیف و درست و فصیح است، به شعر ابوتمام و بحتری و متنبی روی آوردم که همانا این سه تن لات و عَزَبی و مناة شعر

مشارالیه بود، به صنعت انشاء پس از معاصرش قاضی فاضل وزیر سلطان صلاح‌الدین یوسف بن ایوب کردی نظیر نداشت. رسائل و مکاتیب وی مابین ترسلات عرب امتیازی تمام دارد. در ابتکار معانی و اختراع مضامین خداوند ملکه راسخ بود و این خاطر عاطر او را از مداومت دواوین فصحا و ممارست افکار شعرا پدید گشته و از این روی بیشتر منشآت وی بر صنعت منظوم مشتمل است و در این باب کتابی پرداخته موسوم به الوشی المرقوم فی حل المنظوم و خود در فاتحه آن کتاب گوید: «کنْتُ حفظُ من الأشعار القديمة والمحدثه ما لا احصیه کثرة ثم اقتصرت بعد ذلك علی شعر الطائیین حبیب بن اوس، یعنی اباتمام و ابی عبادة البحتری و شعرا ابی الطیب المتنبی فحفظت هذه الدواوین الثلاثة کنت اکرر علیها بالدرس مدة سنین حتی تمكنت من صوغ المعانی و صار الادمان لی خلقاً و صنعا».

«آن قدر از اشعار قدیم و جدید حفظ کردم که از جهت کثرت به شمارش در نمی‌آید. بعد از آن به حفظ شعر طائیین پرداختم و به اشعار سه شاعر بزرگ، یعنی ابوتمام حبیب بن اوس طائی، ابوعباده بحتری و ابوالطیب متنبی بسنده کردم، پس همه دواوین این سه شاعر را کاملاً حفظ کردم و سال‌ها در طی تدریس به تکرار آنها پرداختم تا اینکه از آبخور معارف آنها سیراب شدم و به ساختن معانی توانا گشتم و اخلاق و طبع من ادامه دهنده راه آنها شد» [و ادامه می‌دهد که شایسته است که فرد منشی و صاحب دیوان کتابت، دأب خود را در ترسل و کتابت بر حل منظوم قرار دهد و لذا آشنایی با برجسته‌ترین آثار منظوم امری اجتناب‌ناپذیر است].^۳

ابن اثیر و اخبار و احادیث و قرآن

همان‌طور که اشاره شد ابن اثیر فردی بوده که قرآن و بسیاری از احادیث نبوی و شعر را از حفظ داشته و لغات وارد و شاذ را می‌شناخته و بر علم نحو و اصول آن و علم صرف و دقائق آن مسلط بوده و آنچه را که متخصصان اخبار و تاریخ و امثال عرب به آن احاطه داشتند می‌دانسته و در تکمیل علم خود در چیدن ثمره‌های علوم مختلف سعی بلیغی بذل کرده بوده و چنان‌که خود می‌گوید:

«کتابی از اخبار و احادیث نبوی مشتمل بر سه هزار حدیث جمع‌آوری کردم که همه آنها مورد استعمال روزمره بود و پیوسته به مدت ده سال آنها را مطالعه می‌کردم، به طوری که در هر هفته یک بار همه آنها را دوره می‌کردم تا آنجا که بیش از ۵۰۰ مرتبه آن را از

۴. المثل السائر، ص ۱۵۰.

۵. المثل السائر، ص ۱۳۵.

۳. الوشی المرقوم فی حل المنظوم، ص ۵۶.

هستند که محسنات شعر به دست اين سه نفر به منصفه ظهور رسیده و شعرشان هم فصاحت قدما را دارد و هم شگفتی شعر محدثين را و آنها توانسته اند بين امثال سائره و حکمت حکما را در شعر خود جمع کنند.^۶ سپس به تعريف هريک از اين سه شاعر مي پردازد و مي گويد که از متنبی درباره بحتري و ابوتام و خودش پرسيدند، او پاسخ داد: من و ابوتام حکيم هستيم و شاعر بحتري است. ابن اثير مي گويد به جان خودم سوگند که متنبی در حکمش انصاف را رعایت کرده است و اين از متانت علمش بعيد نيست.

دراثنای مطالعه کتاب المثل السائر به نام کتاب های بسياری برمي خوريم که ابن اثير در بيان هريک مي گويد که همه آنها را خوانده و از مطالب مفيدشان استفاده کرده است. کتاب های در علم نحو، صرف، فقه اللغة، تأويل و تفسير قرآن، حديث نبوی، امثال، شعر، اخبار و تاريخ، ولی آنچه ابن اثير بيش از همه در نگارش کتاب و مثنی علمی خود بر آنها تکیه داشته، کتاب های مرجع در موضوع خود هستند و ابن اثير در جای جای کتاب خود به آنها اشاره کرده است که عبارتند از:

در تفسير قرآن، تفسير بلاذري و تفسير نقاش مسمی به شفاء الصدور

در حديث نبوی: کتاب الشهاب و صحاح سته

در اصول دين: احیاء علوم الدين امام محمد غزالی و اربعين همو.

در علم لغت و صرف: کتاب الخصائص ابو الفتح ابن جتّی، کتاب التصريف أبو عثمان المازنی، کتاب الفصیح امام ثعلب، کتاب إصلاح ما تغلط فيه العامة ابو منصور جوالیقی و مجمع الأمثال ميدانی.

در ادب و دواوين شعرا: کتاب الأغاني ابو الفرج اصفهانی، کتاب الروضة محمد بن يزيد المبرد که آن را به عنوان کتابی یاد مي کند که مبرد جمع آوری کرده و با ذکر احوال و اخبار ابونواس شروع می شود، کتاب عقد الفريد ابن عبدربه، مقامات حریری، ديوان الحماسة ابوتمام، البيان والتبيين جاحظ بصری، رسائل ابواسحاق صابی، رسائل صاحب بن عباد، ديوان متنبی و شرح ابن جنی بر آن، لزوم مالایزم ابو العلاء معری، معجز احمد یا شرح ابو العلاء بر ديوان متنبی، کتاب النقائض بين الجبريرو الفرزدق، ديوان فرزدق، ديوان ابوتمام، ديوان بحتري، ديوان ابونواس، ديوان ابن رومي، ديوان كشاجم، ديوان ديك الجن، ديوان ابو العتاهيه، ديوان عباس بن احنق و بسياری از دواوين ديگر.

۶. المثل السائر، ص ۱۳-۱۴.

در علم بلاغت: در خطبه آغاز کتاب المثل السائر می نویسد: اما در علم بلاغت و علم بیان، علماء کتاب های زیادی نوشته و قلمفرسایي های بسیاری کرده اند و هيچ تألیفی در اين حوزه نبوده که من آن را صفحه به صفحه مطالعه نکرده، مطالب صحيح و سقيم آن را از هم جدا نکرده و کلمه به کلمه مورد تدقيق و تحقيق قرار نداده باشم. پس در نهایت هيچ کتابی را سودمندتر از دو کتاب الموازنة ابو القاسم حسن بن بشر الأمدی و کتاب سر الفصاحة ابو محمد عبدالله بن سنان خفاجی نيافتم؛^۷ زیرا کتاب آمدی متعرض شعرا بوتمام و بحتري شده و بين آنها موازنه برقرار می کند و اقوال طرفداران و مخالفان هريک را بيان می کند و بين آنها داوری می کند و کتاب خفاجی بحث عامی را در اصول فصاحت و بلاغت و علم بيان مطرح می سازد و در مورد اسرار و رموز و فنون آنها بحث می کند.

همچنين در مقدمه کتاب ديگر خود الجامع الكبير في صناعة المنظوم و المنثور بعد از بيان اهميت علم بيان و سختي رسيدن به درجه استادی در آن می گويد: «هنگامی که شروع به تحصيل و طلب علم بيان کردم به جستجوی کتاب های تألیف شده در اين حوزه پرداختم، پس هيچ راهی در تحصيل اين علم نبود، مگر آنکه آن را طی کردم و هيچ خانه ای نبود که سراغی از علم بيان در آنجا باشد، الا اینکه من درب آن خانه را به صدا در آوردم تا اینکه اقوال ائمه مشهور علم بيان برای من به طور کامل آشکار و منکشف شد و آراء علمایی چون ابو الحسن علی بن عیسی الرمانی،^۸ ابو القاسم بن بشر الأمدی،^۹ ابو عثمان جاحظ و قدامة بن جعفر کاتب،^{۱۰} ابو هلال عسکری،^{۱۱} ابو العلاء محمد بن غانم معروف به غانمی و ابو محمد عبدالله بن سنان خفاجی برای من آشکار شد و تسلطی کامل بر مشهورترین کتاب های آنها یعنی إعجاز القرآن رمانی و الموازنة بين ابی تمام و بحتري آمدی و البيان و التبيين جاحظ و کتاب های نقد الشعر، الخراج و صناعة الكتابة و جواهر الالفاظ هر سه از قدامة بن جعفر و کتاب الصناعتين ابو هلال عسکری و کتاب صناعة الشعر غانمی و سر الفصاحة خفاجی و کتاب البديع عبدالله بن معتز و کتاب الوساطة بين المتنبی و خصومه قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزيز جرجانی و کتاب حلیة المحاضرة حاتمی و دو

۷. المثل السائر، ۳۲.

۸. صاحب دو کتاب اعجاز القرآن و معانی الحروف.

۹. صاحب کتاب های فرق مابين الخاص و المشترك من معانی الشعر و الموازنة بين الطائين ابی تمام و البحتري و ما فی عبار الشعر من الخطأ.

۱۰. صاحب کتاب های نقد الشعر و نقد النثر و الرد علی ابن معتز.

۱۱. صاحب کتاب های الصناعتين و ديوان المعانی و جمهرة الأمثال و المعجم في بقية الأشياء.

کتاب دلائل الإعجاز و أسرار البلاغة عبدالقاهر جرجانی و مقدمه ابن افلح بغدادی پیدا کردم.^{۱۲}

همچنین ابن اثیر در کتاب خود، بسیار از کتاب‌های الخصائص ابن جنی، الروضة مبرد و بعضی کتب تفسیری مانند کشف زمخشری نقل می‌کند و در جای جای این کتاب به مطالبی برمی‌خوریم که از ابوعلی فارسی، سیبویه و غزالی نقل کرده است و موارد دیگری از این دست، همگی براتصال و استفاده ابن اثیر از فرهنگ فارسی [ایرانیان عرب‌زبان] دلالت دارد.^{۱۳}

حیات ابن اثیر

هنگامی که ابن اثیر بهره خویش را از علم گرفت، در ربیع‌الاول سال ۵۸۷ قمری جناب ملک ناصر صلاح‌الدین را کرد و یک سال نزد او بود تا اینکه ملک افضل نورالدین، ابن اثیر را از پدرش طلب کرد. پس ملک صلاح‌الدین او را بین ماندن پیش خود و رفتن نزد پسرش مخیر کرد، ابن اثیر رفتن نزد پسر را اختیار کرد و روزگاری را پیش او گذراند و در آن ایام وی جوان بود. ملک افضل او را وزیر خویش قرار داد و اوضاع او در هنگام وزارت ملک افضل بسیار نیکو گردید.

هنگامی که سلطان صلاح‌الدین وفات کرد و پسرش ملک افضل به قدرت و حکومت دمشق رسید، ضیاء‌الدین را وزیر مستقل خویش قرار داد، به نحوی که کلیه امور مردم بر او عرضه می‌شد و در همه احوال و اوضاع، ملک افضل به او اعتماد داشت تا اینکه حکومت دمشق از دست ملک افضل خارج شد و او به صرخد^{۱۴} منتقل شد و ضیاء‌الدین که به ده نفر از نزدیکان خودش بدی کرده بود، لذا آنها تصمیم به قتل وی گرفتند، ولی پرده‌دار وی به نام محاسن بن عجم در استخلاص وی تدبیری به کار برد، او را به طور مخفیانه در صندوقی جای داد و درب آن را هم قفل زد و همراه ملک افضل به مصر رفت.

داستان جالبی در نحوه خروج ضیاء‌الدین از قلعه ملک افضل از دمشق وجود دارد که پسر این خلیفگان در حاشیه کتاب وفیات الاعیان نقل می‌کند: موسی بن احمد می‌گوید: از پدرم شنیدم هنگامی که ملک عادل دمشق را تصرف کرد، ضیاء‌الدین ابن اثیر را از برادرش ملک افضل طلب کرد، ولی موفق نشد و او ضیاء‌الدین را تسلیم نکرد. پس هنگامی که شروع به انتقال اموال قلعه ملک افضل به خارج کردند، ملک عادل گفت: اگر ابن اثیر در یکی از این صندوق‌ها مخفی شده باشد، امان نخواهد داشت [و اگر او را در یکی از آنها بیابم، خواهم کشت] پس خود از قلعه خارج شد و دستور داد تا بدرگاه قلعه صندوقی از اموال ملک افضل را بگذارند تا روی آن بنشیند و امر کرد تا هر صندوقی را که از قلعه خارج می‌کنند، مقابل چشم او باز کنند تا او از وجود ضیاء‌الدین در آنها مطمئن شود، ولی بنا بر اتفاق و بخت ضیاء‌الدین، ملک عادل درست روی صندوقی نشست که ابن اثیر در آن بود و روی آن هم قفل بزرگی زده شده بود، پس هنگامی که انتقال و واریس صندوق‌ها از قلعه به خارج تمام شد، ملک عادل با عصبانیت از روی صندوق برخاست، در حالی که نتوانسته بود به ضیاء‌الدین دست پیدا کند و از صندوقی که روی آن نشسته بود نیز غافل بود و این از عجایب و غرایب اتفاقاتی است که ممکن است در زندگی فردی بیفتد.^{۱۵}

ضیاء‌الدین همراه ملک افضل به مصر رفت و پس از انتقال ملک افضل از مصر به سمیسط، او نیز به طور مخفیانه نزد او رفت که کیفیت خروج مخفیانه او از مصر به سمیسط نیز داستانی طولانی دارد که در آن

۱۲. الجامع الکبیر فی صناعة المنظوم من الکلام و المنثور، ص ۳.

۱۳. محمود فرج العقدة، مجلة الأزهر، ص ۱۲۱.

۱۴. شهری است چسبیده به بلاد حوران از اعمال دمشق و آن قلعه‌ای است حصین و ولایتی نیکو و وسیع و شراب منسوب به آن معروف است. (لغت‌نامه دهخدا)

۱۵. وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۹۰.

همان‌طور که اشاره شد ابن اثیر فردی بوده که قرآن و بسیاری از احادیث نبوی و شعر را از حفظ داشته و لغات وارد و شاذ را می‌شناخته و بر علم نحو و اصول آن و علم صرف و دقائق آن مسلط بوده و آنچه را که متخصصان اخبار و تاریخ و امثال عرب به آن احاطه داشتند می‌دانسته و در تکمیل علم خود در چیدن ثمره‌های علوم مختلف سعی بلیغی بذل کرده بوده

هنگامی که ابن اثیر بهره خویش را از علم گرفت، در ربیع الاول سال ۵۸۷ قصد جناب ملک ناصر صلاح الدین را کرد و یک سال نزد او بود تا اینکه ملک افضل نورالدین، ابن اثیر را از پدرش طلب کرد. پس ملک صلاح الدین او را بین ماندن پیش خود و رفتن نزد پسرش مخیر کرد، ابن اثیر رفتن نزد پسر را اختیار کرد و روزگاری را پیش او گذراند و در آن ایام وی جوان بود. ملک افضل او را وزیر خویش قرار داد و اوضاع او در هنگام وزارت ملک افضل بسیار نیکو گردید.

ضیاء الدین نحوه خروج مخفیانه خود را شرح داده و در دیوان رسائلش موجود است. سپس مدتی پیش ملک افضل بود تا اینکه در ماه ذی القعدة سال ۶۰۷ به خدمت برادر ملک افضل، یعنی ملک ظاهر حاکم حلب درآمد، ولی مدت زیادی پیش او نبود تا اینکه با ناراحتی و غضب از نزد او خارج شد و به موصل رفت. وی در موصل نیز مدت زیادی دوام نیاورد و به اربل رفت. در اربل نیز وضعیت پایدار نماند و به سنجار مسافرت کرد. سپس دوباره در سال ۶۱۸ به موصل بازگشت و آنجا را محل اقامت و استقرار خویش قرار داد و در خدمت امیر نورالدین ارسلان شاه درآمد.^{۱۶}

ابن خلکان که خود هم عصر ضیاء الدین بوده می‌گوید: من بیش از ده مرتبه بین موصل و اربل رفت و آمد داشتم و او را می‌دیدم که در موصل مقیم بود و مردم و فضلا برای اخذ علم پیش او جمع می‌شدند. سپس من از دیار مشرق جدا شدم و به شام رفتم و ده سال در آنجا بودم. سپس به مصر رفتم در حالی که او هنوز در قید حیات بود بعد از آن، خبر وفات او به من رسید، در حالی که من [در سال ۶۳۷] در قاهره بودم. بامداد هنگام وفاتش در جامع قصر بروی نماز گزاردم و در مقابر قریش در جوار مشهد حضرت موسی بن جعفر سلام (الله علیهما) به خاک سپردند.^{۱۷}

ابن اثیر با آن همه قدرت خاطر و سماحت طبع که در ترسل نثر داشت، نمی‌توانست شعر خوب به نظم درآورد و اشعارش هیچ ستوده نیست. این دو بیت استشهد را بس است:

تَلَاءتُهُ تُعْطِي الفَرْحَ كَأْسٌ وَ كُؤُوبٌ وَ قَلْدَحٌ
مَا ذِيحَ السَّرِّقُ لَهَا إِلَّا وَ لِلَّهِمَّ ذَبْحٌ

یعنی سه چیز فرح بخشد جام و سَبُو و قدح، [برای پر ساختن آنها] هیچ‌گاه حلقوم خیک خمر مذبوح نشد، مگر آنکه نخست حلقوم غم‌ها و هموم ذبح گردید.

آثار ضیاء الدین ابن اثیر

آثار ضیاء الدین ابن اثیر جملگی از فراوانی فضل و روحیه تحقیق در او حکایت دارد و مهم‌ترین اثر او کتاب المثل السائر فی ادب الکاتب و الشعاع است که دیگر مصنفات او را تحت شعاع قرار داده است، ولی با وجود این ضیاء الدین آثار دیگری نیز دارد که به آنها اشاره می‌شود:

الوشی المرقوم فی حل المنظوم:^{۱۸} این اثر درباره فن حل کلام منظوم است، یعنی معانی سخنی منظوم را به صورت نثر بیان کردن، ولی در مورد حل آیات و اخبار نیز بحث کرده است. ابن خلکان درباره این کتاب می‌نویسد: «کتاب الوشی المرقوم با اینکه مختصر است ولی در نهایت حسن و فایده است. ساختار کتاب مشتمل بر دو بخش است: ۱. تحقیق ۲. نص کتاب. بخش اول درباره شرح حال مؤلف و ویژگی‌های اثر و نسخ کتاب می‌باشد. بخش دوم دارای یک مقدمه و سه فصل است. ابن اثیر نمونه‌هایی عالی از نثرش را که در مکان‌ها و زمان‌های مختلف در طول عمرش نوشته است ذکر نموده است و سپس در مراحل بعد نمونه‌های برگزیده‌ای از آیات و احادیث نبوی و اشعار بزرگان و امثال و حکم و حتی مطالبی از تورات و انجیل و زبان‌های مختلف فارسی، ترکی، رومی و ارمنی را نشان داده است.

۱۶. وفيات الأعيان، ج ۵، ص ۳۹۱.

۱۷. همان، ج ۵، ص ۳۹۱.

۱۸. دو تصحیح و چاپ از این کتاب موجود است که منبع دوم در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است: ۱. الوشی المرقوم فی حل المنظوم، تحقیق یحیی عبدالعظیم، تقدیم دکتور عبدالحکیم راضی، الهيئة العامة لقصور الثقافة، شركة الأمل للطباعة والنشر، قاهره، ۲۰۰۴. الوشی المرقوم فی حل المنظوم، تحقیق الدکتور جمیل سعید، طبعة الثانية، بغداد، ۱۹۸۸.

ابن اثیر از بنام‌ترین دانشمندان عصر خود به شمار می‌رفتند و کتاب‌های تألیف شده به دست ایشان از امهات کتب مرجع در علوم اسلامی است. از آنجا که هر سه این برادران، یعنی مجدالدین و عزالدین و ضیاءالدین در کتب، رسالات و مقالات خود به نام ابن اثیر جزری معروف هستند و با نام کتب خود شناخته می‌شوند، در اینجا دو برادر بزرگ‌تر ضیاءالدین ابن اثیر به طور مختصر معرفی و سپس دلیل شهرت آنها به جزری بیان می‌شود.

مجدالدین ابن اثیر جزری صاحب جامع الاصول

ابوالسعادت المبارک بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی، معروف به ابن اثیر جزری و ملقب به مجدالدین در یکی از ذریع (الأول یا ثانی) سال ۵۴۴ هـ ق در جزیره ابن عمر متولد شد و بنا بر قول ابن خلکان در روز پنجشنبه ذوالحجه سال ۶۰۶ در موصل بدرود حیات گفت.^{۲۰}

وی برادر بزرگ‌تر عزالدین و ضیاءالدین و مردی فاضل و عالم و سروری کامل بود. در ادب و قرآن و نحو و لغت و حدیث توانا و فقیهی شافعی مذهب بود. او در همه این علوم صاحب تصنیف است که در موصل و سایر بلاد عالم اسلام شهرت دارند.^{۲۱} از مهم‌ترین مؤلفات مجدالدین ابن اثیر می‌توان به کتاب عظیم جامع الأصول فی احادیث الرسول در ده مجلد اشاره کرد که در آن کتب شش‌گانه اهل سنت، یعنی صحیح بخاری، صحیح مسلم، موطأ مالک، سنن ابی داوود، سنن نسائی و سنن ترمذی را جمع کرده و آنها را برحسب حروف معجم ترتیب داده است.

کتاب مهم و برجسته دیگری در نهایت فی غریب الحدیث در پنج مجلد است که در آن به بیان و شرح کلمات و لغات دشوار موجود در حدیث نبوی پرداخته است. همچنین از مجدالدین ابن اثیر کتاب‌های الإتصاف فی الجمع بین الکشف و الکشف در چهار مجلد در تفسیر قرآن کریم که مأخوذ از آراء ثعلبی^{۲۲} و زمخشری در تفاسیر خودشان است به یادگار مانده است.^{۲۳} سایر کتاب‌های مجدالدین ابن اثیر عبارتند از:

«المصطفی المختار فی الادعیة و الاذکار» کتابی لطیف در صنعت کتابت^{۲۴}

۲۰. وفيات الأعيان، ج ۴، ص ۱۴۱.

۲۱. معجم الأدباء، ص ۲۲۶۹.

۲۲. الکشف و البیان معروف به تفسیر ثعلبی، للإمام أبو إسحاق أحمد معروف بالإمام الثعلبی متوفی ۴۲۷ هجری، دراسة و تحقیق: الإمام أبی محمد بن عاشور، مراجعة و تدقیق: الأستاذ نظیر الساعدي، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

۲۳. معجم الأدباء، ص ۲۲۷۱.

۲۴. وفيات الأعيان، ج ۴، ص ۱۴۱.

المعانی المخترعة فی صناعة الانشاء

دیوان ترسل (الرسائل البدیعیة) در چند جلد و منتخبی از آن در یک جلد

کتاب التشبیهات العربیة

کفایة الطالب فی نقد کلام الشاعر و الکاتب (۹۸ صفحه)

المفتاح المنشا لحدیقة الانشاء

الجامع الکبیر فی صناعة المنظوم و المنثور

البرهان فی علم البیان

کتابی که در آن منتخبی از اشعار ابوتمام و بحتری ابن و دیک الجن و متنبی را در یک مجلد بزرگ گردآورده بود: ابوالبرکات المستوفی در کتاب خود «تاریخ اربل» می‌نویسد: از خط ابن اثیر این دو بیت را از کتاب مختار شعر شعراء نقل می‌کنم:

تَمَتَّعْ بِهِ عِلْقاً نَفِيساً فَاتَهُ إِخْ
تِيَاُزُ بَصِيْرٌ بِالْأُمُورِ حَكِيْمٌ
أَطَاعَتْهُ أَنْوَاغُ الْبَلَاغَةِ فَاهْتَدَى
إِلَى الثُّعْرِ مِنْ نَهْجٍ إِلَيْهِ قُوِيْمٌ

از این کتاب نفیس بهره ببر؛ زیرا [اشعار] آن به وسیله فرد آگاه به امور و حکیمی انتخاب شده است.

فردی که انواع علم بلاغت از او اطاعت می‌کند و او خواننده را از استوارترین راه‌ها به شعر هدایت می‌کند.

و از جمله نمونه نثری در همین کتاب، وصف عصایی است که پیرمردان بر آن تکیه می‌زنند که او تشبیه غریبی در مورد آن کرده است:

«و هذه لمبتدا ضعفی خیر، و لقوس ظهري وتر، و ان كان إلقاءها دليلاً علي الإقامة، فإن حملها دليلٌ علي السفر»^{۱۹}

و این عصا برای مبتدای ضعف و پیری من، خبر و برای کمر خم شده من مانند زه است. اگرچه کنار انداختن آن دلیلی برای اقامت و ماندن است، اما همراه داشتن و حمل آن دلیل سفرانه چندان دور (مرگ) است.

برادران ضیاءالدین ابن اثیر

ضیاءالدین ابن اثیر جزری در خانواده‌ای علم پرور و دانشمند متولد شد، چنان‌که دو برادر بزرگ‌تر او به نام‌های مجدالدین و عزالدین

۱۹. وفيات الأعيان، ج ۵، ص ۳۹۴.

عمرم، متوجه اسلام و مسلمین شده است، ناخرسندم و حال من مانند فرد مرددی است که قدمی پیش می‌گذارد و قدمی در پس. پس کیست که نوشتن مصائب این فاجعه برای او آسان باشد، ای کاش که هرگز از مادر زاده نشده یا ای کاش قبل از این (واقعه) مرده بودم و کاملاً از خواطر فراموش شده بودم. اگر اصرار جماعتی از دوستانم برای ثبت این فاجعه نبود، من در انجام این کار متوقف بودم؛ زیرا بیان آن، ذکر حادثه عظمی و فاجعه و مصیبت کبری است که از زمان خلق آدم تا کنون دنیا مثل آن را به روی خود ندیده است و تواریخ مانند آن را هیچ‌گاه تجربه نکرده‌اند. اگر بنا بر مقایسه با کشتار بخت‌النصر در بنی اسرائیل باشد، می‌گویم که این فاجعه بارها از آن دردناک‌تر و مصیبت‌بارتر است؛ زیرا که اینان به هیچ کس رحم نکردند، بلکه زنان و مردان و کودکان را همه از دم تیغ گذراندند و شکم‌های زنان را پاره کردند و حتی جنین‌ها را نیز کشتند. فانالله و انا الیه راجعون و لاحول و لا قوة الا بالله.^{۳۸}

ابن خلکان می‌نویسد خانه وی در موصل مجمع اهل فضل بود و مردم آن شهر و شهرهای اطراف برای شنیدن حدیث و فراگیری علم پیش او جمع می‌شدند و در منزل او به روی جویندگان علم باز بود. هنگامی که من در اواخر سال ۶۲۶ به حلب رسیدم، عزالدین در آنجا مهمان طواشی شهاب‌الدین طغرل خادم اتابک ملک عزیز حاکم حلب بود و طواشی توجه زیادی به او داشت و بسیار او را گرمی می‌داشت و پیوسته در خدمت او بود. پس با او ملاقات کردم و او را مردی کامل در فضائل و تواضع و مکارم اخلاق یافتم. پس با او رفت و آمد پیدا کردم و از آنجا که بین او و پدرم دوستی و مؤانست محکمی بود، او در احسان و اکرام من سعی تمام می‌کرد.^{۳۹}

معروف‌ترین اثر عزالدین ابن اثیر کتاب بزرگ وی موسوم به الکامل فی التاریخ است که از اول خلق آدم شروع می‌شود و تا وقایع آخر سال ۶۲۸ هـ. ق را در برمی‌گیرد و به گفته ابن خلکان از بهترین تواریخ است؛ زیرا نویسنده آن احاطه‌ای جامع به تواریخ متقدم و متأخر داشته و انسب و اخبار و ایام و وقایع عرب را به خوبی می‌دانسته و نیز عالمی کامل در حفظ و شناخت حدیث و علوم متعلق به آن بوده است.

کتاب مهم و مشهور دیگری *أشد الغابة فی معرفة الصحابة* در پنج مجلد بزرگ است که به معرفی رجال مهم صدر اسلام و صحابه

«البدیع فی شرح الفصول فی النحو لابن دهان» در چهل کراسه (جزء) که یاقوت می‌گوید این کتاب را دیده که روشی عجیب در تألیف آن پیش گرفته شده بود.^{۲۵}

«الشافی فی شرح مسند الامام الشافعی» در حدود صد کراسه (جزء)^{۲۶}

دیوان رسائل^{۲۷}

رسائل فی الحساب المجدولات^{۲۸}

الباهر فی فروع النحو^{۲۹}

تهذیب الفصول ابن دهان^{۳۰}

المختار فی مناقب الاخیار در چهار مجلد^{۳۱}

المرصع فی الابیاء و الأمهات و البنین و البنات و الأدواء و الأدوات^{۳۲} که در سال ۱۹۷۱ م. به کوشش ابراهیم سامرائی در بغداد چاپ شده است.^{۳۳}

منال الطالب فی شرح طوال الغرائب^{۳۴} که در سال ۱۴۰۰ هـ. در دمشق چاپ شده است.^{۳۵}

عزالدین ابن اثیر جزری صاحب الکامل فی التاریخ

ابوالحسن علی بن ابی‌الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی معروف به ابن اثیر جزری و ملقب به عزالدین برادر میانی مجدالدین و ضیاءالدین در چهارم جمادی الاولی سال ۵۵۵ در جزیره ابن عمر به دنیا آمد و پس از چندی پدرش او و برادرانش را برای تحصیل علم به موصل فرستاد و در ماه شعبان سال ۶۳۰ در موصل درگذشت. وی علامه‌ای محدث، ادیب، نسابه، مؤرخ و حافظ بود.^{۳۶} ذهبی در تذکرة الحفاظ از وی به عنوان «فخر العلماء» یاد می‌کند.^{۳۷}

دوران زندگی عزالدین ابن اثیر همزمان با حمله مغول به سرزمین‌های اسلامی بود. وی در تاریخ کامل خود می‌نویسد: بدان که از بیان حادثه عظیم و ناخوشایندی که در این سال‌های باقی مانده از

۲۵. معجم الأدباء، ص ۲۲۷۱.

۲۶. همان، ص ۲۲۷۱.

۲۷. همان، ص ۲۲۷۱.

۲۸. همان، ص ۲۲۷۱.

۲۹. همان، ص ۲۲۷۱.

۳۰. همان، ص ۲۲۷۱.

۳۱. همان، ص ۲۲۷۱.

۳۲. همان، ص ۲۲۷۱.

۳۳. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۷۰۵.

۳۴. معجم الأدباء، ص ۲۲۶۸.

۳۵. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۷۰۵.

۳۶. شذرات الذهب، ج ۵، ص ۱۳۷.

۳۷. تذکرة الحفاظ، ج ۴، ط ۱۸، ص ۱۳۹۹.

۳۸. الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۳۹۹.

۳۹. وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۳۴۹.

پیامبر(ص) پرداخته است و از امهات کتب رجال صحابی محسوب می شود که در آن بین کتب رجالی ابن مندّه (معرفه الصحابة وفتح الباب)، ابونعیم اصفهانی (حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء)، ابن عبدالبر (الاستیعاب فی معرفة الاصحاب) و ابوموسی (تتمة معرفة الصحاب ذیل معرفة الصحابة ابن منده) را جمع کرده (شذرات الذهب، ج ۵: ۱۳۷) و مطالب مفیدی را بر آنها اضافه کرده است.

همچنین عزالدین ابن اثیر کتاب معروف «انساب» ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی سمعانی را در سه جلد خلاصه کرد و بر بسیاری موارد آن استدراک زد و اغلاط آن را استخراج و کاستی های آن را جبران کرده و آن را اللباب فی تهذیب الانساب نام نهاده است. ابن خلکان می نویسد به راستی آن کتاب مفیدی است و بیشتر آن چیزی که امروز در دست مردم یافت می شود، همین مختصر ابن اثیر است که اصل کتاب در هشت جلد بوده و بسیار عزیزالوجود است و من آن را جزیک بار در شهر حلب ندیده ام و جز همین کتاب مختصر، کتاب دیگری به سرزمین مصر نرسیده است.^{۴۰}

آثار دیگر عزالدین ابن اثیر جزری عبارتند از:

التاریخ الباهر فی الدولة الأتابکیة: این کتاب شرح خاندان عمادالدین زنگی بن قسیم الدوله آقسنقر است.^{۴۱}

آداب السیاسة

الجامع الکبیر فی علم البیان

تاریخ دولة الاتابکیة بالموصل

تحفة العجائب و طرفة الغرائب فی التاریخ

کتاب الجهاد

آرامگاه وی

آرامگاه این مورخ بزرگ مسلمان، در وسط میدانی در محله «باب سنجار» شهر موصل قرار دارد و بنای آن شامل چهار طاقی سنگی کوچکی بوده که در نیم قرن اخیر بر روی قبر وی بنا شده است. این آرامگاه در دوره های متأخر نزد اهالی موصل به نام «قبر البنت» (قبر دختر) شناخته می شده است.

شهرت نسبت آنها به جزری

جزری به معنای منسوب به جزیره است و ابن خلکان می گوید: اکثر مردم به جزیره مذکور، «جزیره ابن عمر» می گویند و من نمی دانم این ابن عمر کیست و گفته شده که [آبادانی] این جزیره منسوب به یوسف بن عمر الثقفی حاکم دو عراق (عراق عرب و عراق عجم) بوده و من به قولی بهتر در مورد آن دست پیدا کرده ام و آن اینکه فردی از روستاهای اطراف موصل به نام عبدالعزیز بن عمر آن را بنا کرد و ابن خلکان اضافه می کند که در بعضی تواریخ هم دیده ام که آن را «جزیره ابنی عمر»، یعنی جزیره دو فرزند عمر به نام های اوس و کامل نامیده اند و من این دورا هم نمی شناسم.^{۴۲}

یاقوت حموی نیز در معجم البلدان می نویسد: جزیره ابن عمر شهری در بالای موصل است که بین این دو شهر به اندازه سه روز راه است و روستایی سرسبز و حاصل خیز و پربرکت دارد و گمان می کنم اولین کسی که به عمران و آبادانی آنجا مبادرت کرد، الحسن بن عمر بن الخطاب التغلبی باشد که در نزدیکی سال ۲۵۰ او در آنجا همسر و پسری داشته است. این جزیره مانند هلالی به وسیله رودخانه دجله محیط شده است

۴۰. وفيات الأعیان، ج ۳، ۳۴۹.

۴۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۷۰۳.

۴۲. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۳۵۱-۳۵۰.

و جزیک طرف آن به خشکی راه ندارد و در آنجا خندقی حفر کرده اند که آب در آن جریان دارد و آسیابی در آنجا قرار داده شده که آب از جمیع نواحی به آن می‌ریزد.^{۴۳}

ابن بطوطه نیز در سفرنامه خود گوید که به این شهر رفته و آثار کشتی نوح (ع) را در این شهر مشاهده کرده است و درباره جزیره ابن عمر چنین می‌نویسد:

«از موصل حرکت کردیم و سپس به جزیره ابن عمر رفتیم. ابن عمر شهر بزرگ و زیبایی است که اطراف آن را رودخانه فرا گرفته و بهمین مناسبت آن را جزیره نامیده اند، قسمت اعظم شهر به حالت خرابه است و بازاری نیک و مسجد کهن و مستحکمی دارد که از سنگ ساخته شده است. باروی شهر نیز با سنگ بنا شده و ساکنان آن مردمی نیک و غریب نوازند و همین که وارد شهر شدیم، کوه بلند جودی که در قرآن نام آن ذکر شده و سفینه نوح (ع) بر روی آن قرار گرفته بود نظر ما را به خود جلب کرد.»^{۴۴}

پس از معرفی شخصیت و خانواده ضیاء الدین ابن اثیر جزیری و آشنایی با محیط اجتماعی و خانوادگی وی، مهم‌ترین کتاب وی یعنی المثل السائر و سپس نقد آن یعنی الفلک الدائر و نویسنده آن معرفی خواهد شد.

کتاب المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر

این کتاب تألیف ضیاء الدین ابن اثیر جزیری است که حاجی خلیفه در مورد آن می‌نویسد: [ابن اثیر] تمام فن کتابت و آنچه را که مورد نیاز کاتب است در آن جمع کرده و خود را به زحمت و مشقت انداخته است. پس هیچ نکته‌ای متعلق به فن کتابت نیست، مگر اینکه در این کتاب ذکر آن رفته باشد.^{۴۵}

نویسنده نامه دانشوران درباره این کتاب آورده است: «از این اثر چند تصنیف بی نظیر بماند، از جمله کتابی باشد مترجم بالمثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر که بر قدرت طبع و حسن تصرف و لطف قریحت و مزید تدرّب وی در علم بیان و صناعت انشاء برهانی است باهرو حجتی ظاهر، بگاہ ترتیب این ترجمت نسختی از آن بطبع بولاق مصر به دست افتاد و مدتی لائق در مطالعت آن بسر رفت، حقاً عبارات بدیع و معانی دقیق این مرد مغناطیس قلوب است و سحر عقول. هر بار که برای مطالعت سطری معدود گشوده شد از حلاوت مضامین و ملاحات الفاظ ذهولی دست داد که بی تخلف اوراق چند پیموده آمد.»^{۴۶}

خود ابن اثیر در مقدمه کتاب هدف از تألیف کتاب را اهمالی می‌شمارد که نسبت به علم و فن کتابت وارد شده است و می‌نویسد: [لزوم دانستن] علم بیان برای تألیف نظم یا نثر به منزله اصول فقه برای استنباط احکام شرعی و ادله آن است و بسیاری از علما و ائمه ادب، کتبی در این علم تألیف کرده اند و هیچ تألیفی تاکنون نبوده که من صفحه به صفحه و کلمه به کلمه در آن تأمل نکرده و غث و سمین آن را از هم نشناخته باشم، پس بعد از بررسی بسیار هیچ کتابی را سودمندتر از دو کتاب الموازنه ابوالقاسم حسن بن بشر آمدی و سرالفصاحه ابومحمد عبدالله بن سنان خفاجی ندیدم، ولی هر دو این کتاب‌ها در بیان ابوابی از این علم [علم بیان] اهمال ورزیده و کوتاهی کرده اند و در بسیاری موارد به ذکر پوسته و ظاهر بسنده کرده و به هسته و لباب فنون و مطالب نپرداخته اند.^{۴۷}

سپس ابن اثیر به فضل تقدم خود در اشاره به بعضی از ظرائف علم بیان اشاره می‌کند و می‌گوید که: هیچ

۴۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۰.

۴۴. سفرنامه، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴۵. کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۵۸۶.

۴۶. نامه دانشوران، ج سنگی، ج ۱، ص ۶۴۶-۶۵۷.

۴۷. المثل السائر، ص ۳۳.

معروف‌ترین اثر عزالدین ابن اثیر کتاب بزرگ وی موسوم به الکامل فی التاریخ است که از اول خلق آدم شروع می‌شود و تا وقایع آخر سال ۶۲۸ هـ.ق را در برمی‌گیرد و به گفته ابن خلکان از بهترین تواریخ است؛ زیرا نویسنده آن احاطه‌ای جامع به تواریخ متقدم و متأخر داشته و انساب و اخبار و ایام و وقایع عرب را به خوبی می‌دانسته و نیز عالمی کامل در حفظ و شناخت حدیث و علوم متعلق به آن بوده است.

به فلسفه بوده نیز مورد مخالفت و دشمنی قرار داده است که در جای جای کتاب قابل مشاهده است. مثلاً به ابوالعلاء معری به عنوان نابینای در بَصْر و بصیرت حمله می‌کند و می‌گوید:

«درباره ابوالعلاء معری به من خبر رسیده است که او نسبت به ابوالطیب متنبی تعصب می‌ورزد تا جایی که از او به عنوان شاعر یاد می‌کند و نام می‌برد و سایر شعرا را با نام خودشان یاد می‌کند و می‌گوید در شعر ابوطیب هیچ لفظ و کلمه‌ای نیست که از برای افاده معنایی مورد استفاده قرار گیرد و ابوطیب زیباتر از آن کلمه یا لفظ را نیاورده باشد. (یعنی تمام کلمات آن زیبا و در نهایت فصاحت و بلاغت و زیبایی است) پس ای کاش می‌دانستم که آیا ابوالعلاء بعضی ابیات و اشعار متنبی را ندیده است؟ سپس اشاره به استفاده از لفظ حالل در این بیت از شعر متنبی می‌کند که:

وَلَا يُبْرَمُ الْأَمْرُ الَّذِي هُوَ حَالِلٌ
وَلَا يُحْلَلُ الْأَمْرُ الَّذِي هُوَ مُبْرَمٌ^{۴۹}

و می‌گوید استفاده از کلمه «حالل» در این بیت قبیح است و بهتر بود به جای آن از کلمه «ناقص» استفاده کند؛ زیرا فک ادغام در وزن فاعل افعال ثلاثی مضاعف نظیر بلل (بَلَّ، بالل)، سلل (سَلَّ، سالل)، همم (هَمَّ، هامم)، خطط (خَطَّ، خاطط) و حنن (حَنَّ، حانن) قبیحة الاستعمال است و به کار نمی‌رود و می‌گوید: «کان ابوالعلاء اعمی العین خلقه و اعماهها عَصَبِيَّةٌ فاجتمع له العمی من جهتین». ابوالعلاء معری از لحاظ خلقت و چشم ظاهر، نابینا بود و از نظر تعصب شعر ادبی، نابینا تر بود. پس هر دو نابینایی ظاهری و عقلی را با هم در خود جمع کرده بود؛ زیرا این نکته‌ای است که اگر آن را بر فردی که بهره‌ای از ذوق و ادب ندارد، عرضه کنی می‌فهمد و تصدیق می‌کند؛ پس چگونه فردی شاعر و دارای ذوقی سالم مانند ابی‌طیب آن را در نیافته است؟ پس چاره‌ای نیست جز اینکه بگوییم:

دَوْنَدَه بَارَه هَمَّ از سر درآید
بُرْنَدَه تِیغ هَمَّ کُنْدی نماید^{۵۰}

و همچنین در جای دیگری از کتاب می‌گوید که شعرا و کاتبان جدید و طبقه محدثین مانند ابونواس، مسلم بن ولید (صریح

کس قبل از من متعرض آنها نشده است و من اقوال گذشتگان را نیز با جرح و تعدیل و حذف و اضافات در کتاب خود آورده‌ام تا اینکه به هدایت خداوند موفق به ابداع نکات و ظرائف و لطایف فونونی از فن کتابت شدم که قبل از من کسی ابداع‌کننده آن نبود و در این علم به درجه اجتهاد رسیدم تا آنجا که اقوال من در این کتاب تابع هیچ یک از سخنان پیشینیان نبود و تمامی آیندگان پیرو گفته‌های من خواهند بود و تمام این ادعاهای من در هنگام وقوف و مطالعه کتاب من، بر خواننده آشکار خواهد شد. سپس ساختار کتاب را این‌گونه بیان می‌کند: این کتاب را بر یک مقدمه و دو مقاله بنا کرده‌ام، مقدمه آن مشتمل بر اصول علم بیان و دو مقاله مشتمل بر فروع آن هستند، مقاله اول در صناعت لفظی و مقاله دوم در صناعت معنوی تألیف شده است. سپس در پایان به خواننده کتاب متذکر می‌شود که:

«ای خواننده کتاب بدان و آگاه باش که همانا علم بیان بر مدار ذوق سلیم می‌گردد که همانا از ذوق تعلیم پرفایده‌تر است. همانا مثل من در اهدای این کتاب مانند مثل کسی است که شمشیری را می‌کشد و آن در دست تو قرار می‌دهد تا با آن بجنگی. و براه نیست تا جرأت جنگیدن را هم در تو ایجاد کند و این به عهده خودت است؛ زیرا که حمل شمشیر و به همراه داشتن نیزه و تیرو کمان به معنای مباشرت انسان در جنگ نیست.

وَأْتَمَّا يَبْلُغُ الْإِنْسَانَ غَايَتَهُ
مَا كُلُّ مَاشِيَةٍ بِالرَّحْلِ شِمْلًا^{۴۸}

همانا انسان به هدف خود می‌رسد و این‌گونه نیست که هر پوینده راهی مانند شترهامون نورد تیزرو باشد. (یعنی هرانسانی در مسیر بزرگی و شرافت بر قدر طاقت خود مسیر را طی می‌کند و راه می‌پیماید، ولی هر خواهان بزرگی و شرفی به نهایت آن نائل نمی‌شود.)

از نظر فلسفی دیدگاه‌ها و نظرات ابن اثیر در کتاب المثل السائر را می‌توان در دو بخش بررسی کرد: بخش اول مربوط به مخالفت و دشمنی او با فلاسفه‌ای چون فارابی و ابن سینا و پیروان و شاگردان آنها و همچنین قدمای فلاسفه و صاحبان علوم اوایل، یعنی ارسطاطالیس و افلاطون و... می‌شود و در این بُعد وی به اینها بسنده نکرده، بلکه هر کسی که مانند ابوالعلاء معری را که مهم

۴۹. شرح دیوان المتنبی وضعه عبدالرحمن البرقوقی، ج ۴، ص ۲۰۶. این بیت از قصیده وی به مطلع زیر است:

نَرَى عَظْمًا بِالْبَيْتِ وَالصَّدَّ اعْظَمُ
وَنَبْهَمُ الْوَأَشِيْنَ وَالْدَمْعُ مِنْهُمْ

۵۰. المثل السائر، ج ۱، ص ۳۱۶ و ۳۱۷؛ بیت قبلی این شعر این است: «گناه آید ز کیهان دیده پیران / خطا آید ز داننده دبیران». از منظومه ویس و رامین، فخرالدین اسعد گرگانی و همچنین ترجمه مثل عربی: «إِنَّ الْجَوَادَ قَدْ يَكْتَبُونَ وَإِنَّ الصَّارِمَ قَدْ تَنْبُو».

۴۸. المثل السائر، ص ۳۵. شرح دیوان المتنبی وضعه عبدالرحمن البرقوقی، ج ۳، ص ۴۰۷. این بیت از قصیده مشهور وی به مطلع زیر است:

لَا خَيْلَ عِنْدَكَ تُهْدِيهَا وَلَا مَالٌ
فَلْيُسْعِدِ الظُّلْمَىٰ إِنْ لَمْ تُسْعِدِ الْحَالُ

موقع و موضع خویش قرار گرفته که هیچ کلمه مترادفی را بجایش نتوان نشاناند. آیا نمی بینی که سوره نجم را که لفظ ضیزي در نظام فواصل آن بسلك آمده از آغاز تا انجام بر حرف «یا» مسجوع است که «والنجم اذا هوى ماضلاً صاحبکم و ماغوی» الی آخر السورة. چون حضرت یزدان سخن آفریدن اصنام و قسمت فرزندان برغم کفار را بیان نمود در معرض انکار فرمود: «أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى تِلْكَ إِذَا قَسَمَ ضِيزِي»، پس آن قسمت ناستوده را بلفظی موصوف آورد که بسجع با تمام فواصل آیات موافق است و از دیگر کلمات که در مفاد با ضیزي ردیفند هیچ کدام در آن مقام نتوانند واقع شد. چنان که اگر بر تقدیر تنزل با توهم رأی شویم و لفظ دیگر از اخوات ضیزي را بهتر انگاریم و سابق و لاحق کلام را بر هم ضمیمت کنیم و گوئیم أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى تِلْكَ إِذَا قَسَمَ جَائِرَةً يَأْتِيهَا ظَالِمَةٌ شک نیست که نظم سخن بر اسلوب نخستین نباشد و سیاق کلام ناتمام نماید، گویی هنوز لفظی در خاتمه آیه کریمه خواهد پیوست که با الف مقصور مختوم باشد هر چند لفظ جائره یا ظالمه فی نفسهما از کلمه ضیزي فصیح ترند و از وصمت غرابت و نسبت وحش عاری، ولی اقتضاء مقام، مرجح استعمال غریب بر مانوس گردیده. این نکته که گفتم بر خداوندان ذوق و سخن شناسان عالم پوشیده نباشد، خود گوید همین که فلسفی این سرتنقیس بشنید از جواب عاجز گشت و بجز عناد که مستند آن تقلید زنادقه است چیزی اظهار نمی توانست کرد».

در ادامه مقاله به عنوان نمونه ای از جواب های ابن ابی الحديد به ابن اثیر و پاسخ وی به این اشکالات خواهد آمد و اما بخش دوم مربوط به اسلوب بیانی این کتاب می شود که در همان نگاه اول خواننده متوجه می شود که با یک کتاب بلاغت یا علم بیان معمولی مواجه نیست، بلکه کتابی که پیش روی اوست کتابی در باب ادب و انشاء و کتابت و نقد است و نویسنده آن اهتمام بر آن داشته تا کتابی تصنیف کند که مملو از فرهنگ خالص عرب و عاری از کتب مرجع علوم اوایل، یعنی منطق و فلسفه باشد.

آنچه از مطالعه و بررسی کتاب المثل السائر درباره شخصیت ابن اثیر به ذهن خواننده متبادر می شود این است که وی دارای خصوصیتی است که او را از بقیه ادبا و نویسندگان هم ردیف خود متمایز می سازد. وی در این کتاب شخصیتی خودپسند و دارای اعتماد به نفس یا حتی اعجاب به نفس بالا و تکبر از خود نشان می دهد که نسبت به رسائل و کتاب های خود تعصب زیادی دارد، به طوری که در مقدمه کتاب خود می گوید:

العوانی، ابوتمام، بحتری، متنبی، عبدالحمید کاتب، ابواسحاق صابی و ابن عمید هیچ اطلاعی از علوم یونانی و فلسفی نداشتند^{۵۱} و همچنین ابن سینا را به دلیل جهل او نسبت به فن شعر عربی مذمت می کند^{۵۲} و می گوید: ابن سینا در فن تاسع از قسم ریاضیات کتاب شفایعنی فن الشعر درباره نوعی از شعر یونانی به نام «طراغوزیا» [که او به اشتباه «اللاغوزیا» می نامد] صحبت کرده و وقتی من بر مطالبی که او گفته مطلع شدم او را جاهل شمردم؛ زیرا که او مطلب را طول و عرض داده و معضل کرده، گویا مخاطب او یونانیان بوده اند و تمام آن چیزی که او در آن فن بیان کرده، سخنان لغو و بیهوده ای است که شاعریا کاتب عرب زبان هیچ سودی از آنها نمی برد. ابن سینا می گوید که کلام خطابی برد و مقدمه و یک نتیجه استوار است، ولی این چیزی است که ابن سینا اصلاً آن را نفهمیده است. همچنین اگر شاعر عرب زبان در هنگام نظم شعر ابتدا در دو مقدمه و سپس در یک نتیجه فکر کند، سپس به انشاد شعر مبادرت بورزد، چیزی عاید او نخواهد شد و مشکلات او زیاد خواهد گشت، لذا من می گویم که اصلاً یونانی هایی که ابوعلی این قاعده را برای آنها در هنگام نوشتن اشعار ادبی خودشان برمی شمارد، هنگام نظم شعر خودشان به هیچ دو مقدمه و نتیجه ای فکر نمی کردند و همه اینها شرایط و اوضاعی است که بعدها برای آنها جعل شده است و به وسیله این گفته ها خواسته اند مصنفات خود درباره خطابه و شعر را طولانی و مفصل سازند و تمام این گفته ها مانند شعر ابیوردی، حباب هایی هستند که هیچ سود و منفعتی ندارند؛ «فقاغع لیس لها طائل».

از دیگر موارد یاد شده در کتاب المثل السائر می توان به اشکالات برخی از اهل زمان ابن اثیر به بلاغت قرآن و پاسخ او به آنها اشاره کرد که نمونه ای از آن در اینجا آورده می شود. ابن اثیر گوید:

«روزی یکی از متفلسفه عصر نزد من حاضر شد. ذکر قرآن مجید در میان آمد. من آغاز ستایش کردم و در صفت فصاحت الفاظ و بلاغت معانی آن شرحی راندم. آن مرد گفت قرآن را چه فصاحت است با آنکه بر کلمات وحشی چون «قسمة ضیزي» اشتغال دارد. آیا آنچه گویی از حلاوت لفظ و فصاحت کلمه، در ضیزي موجود است؟ گفتم ای متفلسف! بدان و آگاه باش که در زبان تازی استعمال الفاظ را اسراری باشد که نه تو خود آنها را فهم کرده ای و نه پیشوایان تو ارسطاطالیس و افلاطون. همین لفظ ضیزي که تو استعمال آن را مخل فصاحت می پنداری آن چنان در

۵۱. المثل السائر، ج ۲، ص ۴.

۵۲. المثل السائر، ج ۲، ص ۶ و ۷.

«و من در مورد کتابی که تألیف کردم ادعای فضیلت تام و تمام و عاری بودن از هرگونه اشتباه را نمی‌کنم؛ زیرا فرد فاضل کسی است که خطاهایش قابل شمارش باشد، نه مثل کسی که نسبت به فرزندان یا شعر خودش مفتون و شیفته باشد، ولی هنگامی که تو [مخاطب] هوا و هوس را کنار بگذاری و از سر صدق و انصاف حکم کنی، خواهی گفت که این کتاب در غریب و نادر بودن، بدیع و بکراست و قرین و ماندنی در بین کتب دیگر ندارد، لذا باید گفت که این کتاب در میان اقران خود منحصر بفرده است».^{۵۳} کتاب وی سرشار از این ادعاها و ستایش‌ها و افتخار وی به خویشتن و کتاب‌ها و آثار خودش است، ولی با تأسف باید گفت همیشه او در ادعاها و افتخارات خویش صادق نیست و در بعضی موارد فقط ادعا می‌کند که این معنی را من فهمیدم و مبتکر آن بوده‌ام و قبل از من کسی آن را در نیافته بود، ولی با کمی تأمل می‌توان پی برد که وی در آن موارد از ادبا و شعرای دیگر وام گرفته و خود ناقلی بیش نبوده است که خوانندگان محترم می‌توانند به چند نمونه که ابن خلکان در ذیل ترجمه وی در کتاب خویش ارائه داده است رجوع فرمایند.^{۵۴}

کتاب المثل السائر نمونه خوبی از برای نقد ادبی و بلاغت و بیان است و اگر به طور مستقل از مباحث انتقادی به آن نگریسته شود، یکی از مفیدترین کتاب‌ها در حوزه بلاغت و بیان به شمار می‌رود و می‌توان گفت نمونه خوبی برای کتاب‌های تألیف شده در زمینه انشاء دیوانی و بدیع، در عصری است که روش قاضی فاضل در انشاء و کتابت بر بقیه برتری داشته و سبک انشاء و ترسل نیز به تدریج در حال تغییر به سبک تألیف بوده که نمونه بارز آن کتاب الفتح القدسی فی الفتح القدسی عمادالدین اصفهانی است که در آن روش‌های سجع و جناس و تضمین و حل مشکلات لغوی و بلاغی و آیات قرآن و ابیات مشکل شعرا و دیگر صناعات و هنرهای لفظی به بهترین شکل خود یاد شده است.

آنچه از نام کتاب بر ذهن خواننده متبادر می‌شود این است که کتاب المثل السائر کتابی ادبی باشد، ولی با تصفحی مختصر می‌توان دریافت که کتابی در مورد علم بیان است و همان طور که ذکر شد خود ابن اثیر هم در ابتدای کتاب به آن اشاره می‌کند.

مقدمه کتاب در علم بیان و تقسیم آن به فصاحت و بلاغت و تعاریف آنها بحث می‌کند و فرق بین نحوی و صاحب علم بیان را در مواجهه با الفاظ و کلمات این گونه بیان می‌کند:

«فرد نحوی از نظر لغوی بردلالت الفاظ بر معانی نظر می‌افکند، در حالی که صاحب علم بیان در زیبایی و تناسب آن دلالت (لفظ بر معنی) دقیق می‌شود و این دلالتی خاص است که امری ورای نحو و اعراب است» و اما در دو مقاله کتاب، در مقاله اول به هنرها و صناعات لفظی و زیرمجموعه‌های آن همچون الفاظ مفرد و مرکب و سجع و تجنیس و ترصیع و موازنه و ... پرداخته و در مقاله دوم صناعات معنوی و مباحث مربوط به آن مانند استعاره و تشبیه و تجرید و استدراج و ایجاز و اطناب و ... را در آثار ادبا و شعرا بررسی کرده است.

از مطالعه کتاب برمی‌آید که ابن اثیر در این کتاب بعضاً به مواردی پرداخته که سکاکیون آنها را نه از موارد فصاحت بر شمرده‌اند و نه از بلاغت و نه از بدیع؛ مانند اشتقاق و تضمین عروضی و عناوینی که وی آنها را آلات علم بیان نامگذاری کرده است؛ مانند شناخت احکام سلطنت، امارت، امامت، قضاء و ...، ارکان کتابت و روش‌های آن، علم عروض و قوافی که او از آنها به «آنچه مخصوص نظم‌کننده است و نثرنویس از آن بهره‌ای ندارد» (و هو مختص بالناظم دون الناثر) همچنین بابی را در مورد عطف ضمیر بر مرجع خود قرار

کتاب المثل السائر نمونه خوبی از برای نقد ادبی و بلاغت و بیان است و اگر به طور مستقل از مباحث انتقادی به آن نگریسته شود، یکی از مفیدترین کتاب‌ها در حوزه بلاغت و بیان به شمار می‌رود و می‌توان گفت نمونه خوبی برای کتاب‌های تألیف شده در زمینه انشاء دیوانی و بدیع، در عصری است که روش قاضی فاضل در انشاء و کتابت بر بقیه برتری داشته و سبک انشاء و ترسل نیز به تدریج در حال تغییر به سبک تألیف بوده که نمونه بارز آن کتاب الفتح القدسی فی الفتح القدسی عمادالدین اصفهانی است

۵۳. المثل السائر، ج ۱، ص ۳۵.

۵۴. وفيات الأعيان، ج ۵، ص ۳۹۴.

داده که مربوط به علم نحو است.

همچنین ابن فوطی در معجز
الآداب فی معجم الالقاب
می نویسد: ابن ابی الحدید
حمله هلاکو و سقوط بغداد
را درک کرد و او و برادرش
موفق الدین احمد بن ابی
الحدید از جمله کسانی
بودند که از کشتار مغولان
به خانه وزیر مؤیدالدین
محمد بن علقمی پناه برده
و نجات پیدا کردند و مثل
همین مطالب را هم در
کتاب «الحوادث الجامعه»
بخش وفیات سال ۶۵۶
هجری ذکر کرده است

در نوشته ها و آثار دیگران هم می توان نقد مطالب این کتاب را مشاهده کرد. برای نمونه، مؤلف «مرآة الجنان و عبرة الیقظان» ابن اثیر را در این فقره «فرق بین ما یملأ الوادی بمائه و من یملاء التادی بِنَعْمائه» ملامت کرده و گفته اگر این اثیر از این کلمه باران اراده نموده و رجحان بذل مخدومش بر فیض خدای سبحانه خواسته همانا ترجیحی است و قیح؛ چه تحقیر فضل و رحمت پروردگار به حکم شرع و عقل سزاوار نیست، چنان که آن شاعر مرتکب این تجری ناستوده شده و گوید:

مَا نَوَالُ الْعَمَامِ وَقْتُ رِبِيعٍ كَتَوَالُ الْأَمِيرِ يَوْمَ سَخَاءِ

فَتَوَالُ الْأَمِيرِ بَدْرَةَ عَيْنِي وَ نَوَالُ الْعَمَامِ قَطْرَةَ مَاءِ

یعنی عطای امیر را به گاه سخا با عطای ابر فصل بهار نسبتی نیست که عطای امیر برده است و عطای ابر قطره.^{۵۵}

شاهنامه در کتاب المثل السائر ابن اثیر

یکی از نکات جالب توجه در کتاب المثل السائر این است با وجود این که دأب ابن اثیر در این کتاب خرده گرفتن بر بزرگان شعر و ادب و انشاء و ترسل است، ولی خاتمه کتاب خود را اعترافی قرار داده است که برای ایرانیان از اهمیت بسیاری برخوردار است. ابن اثیر در باب پایانی کتاب خود، وقتی از عیوب شعر متنبی و کاربرد کلمات نامناسب در آنها انتقاد می کند، یادآور می شود که هرگاه شاعر بخواهد مطلبی طولانی یا چند مطلب مجزا را که دارای معانی گوناگون هستند بیان کند، ناچار است به اشعاری با ۲۰۰ یا ۳۰۰ بیت یا بیشتر متوسل شود. سپس اشاره می کند که این کار نزد عرب به شایستگی انجام نشده و بنا بر همین حکم اعتراف می کند که شعرای فارس و ایرانیان در این فن براعراب فضیلت و برتری دارند؛ زیرا در میان آنها شاعرانی وجود دارند که کتابی حجیم و پر مطلب را از ابتدا تا به آخر به نظم آورده اند و با اینکه از بیان هیچ مطلب یا قصه و داستان و حکایتی در کتاب فروگذار نکرده اند و از دایره مطالب کتاب بیرون نرفته اند، نظم و شعر آنها نیز در نهایت فصاحت و بلاغت زبان خودشان [یعنی فارسی] است، سپس ابن اثیر مثل اعلائی این گونه کتاب ها را شاهنامه فردوسی ذکر می کند و می نویسد:

«نمونه بسیار عالی این گونه کتاب ها در نظم، کتابی است که فردوسی در تاریخ ایرانیان باستان در شصت هزار بیت به نظم کشیده و شاهنامه نام دارد و مانند قرآن در بین قوم فارس [یعنی ایرانیان] شهرت دارد و تمام ائمه لغت و ادب و بلاغت زبان فارسی بر سر این نکته اجماع دارند که هیچ کتابی در نظم فارسی از این کتاب فصیح تر و بلیغ تر نیست، در حالی که در زبان عربی با وجود گسترده و متنوع بودن فنون و شعبه ها و صنایع آن و نظریه اینکه لغات زبان فارسی در برابر لغات زبان عربی همچو قطره ای در برابر دریا است، مانند این کتاب اصلاً وجود ندارد».^{۵۶}

چاپ های کتاب

در بررسی این کتاب دو نسخه در اختیار نگارندگان بود. نسخه اول کتاب المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعراً أبو الفتح ضیاء الدین نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالکریم المعروف بابن الأثیر الموصلی، به تصحیح و تحقیق و مقدمه محمد محیی الدین عبدالحمید، مدرس و استاد فقید زبان عربی دانشگاه الأزهر است که در سال ۱۳۵۸ هجری (۱۹۳۹ میلادی) در مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده بمصر در

۵۵. مرآة الجنان و عبرة الیقظان، ج ۴، ص ۷۸.

۵۶. المثل السائر، ج ۴، ص ۱۲.

وی در کتاب های شذرات الذهب، الدرر الكامنة و الضوء اللامع یافت نشد.^{۶۰}

الروض الزاهر فی محاسن المثل السائر از نویسنده ای نامعلوم.^{۶۱}

زهة الناظر فی المثل السائر از علامه شهاب الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن علی معروف به ابن عطار دُنیسری شاعر مصری (متوفای ۷۹۴).^{۶۲}

با نظر به همه این کتاب ها می توان توجه گسترده و عنایت خاص مؤلفان و دانشمندان و بزرگان علم و ادب را به این کتاب دریافت که یا رد بر آن نوشته اند و یا مطالب آن را شرح کرده و بسط داده اند.

و اما سوء رفتار ابن اثیر و منش خود بینانه و اعجاب به نفس بیش از حد وی نسبت به اطرافیان در زمان وزارت و صدارت که از لابلای متون و صفحات کتاب المثل السائر وی هویدا است، برخی از صاحبان تراجم را بر آن داشته تا صفات و شخصیت وی را نوعی دیگر و وصف کنند. از بین آنها ابن فضل الله العمری شهاب الدین احمد بن یحیی متوفای ۷۴۹ در السفر الثانی عشر کتاب تراجم خود با نام مسالک الابصار فی ممالک الامصار این گونه از ضیاء الدین بن اثیر جزری یاد می کند:

«وی فردی متکبر بود، در غیر آتش دمید^{۶۳} و به فربهی خود تکبر ورزید در حالی که فربهی وی حاصل آماس بود و نه پی و چربی، روزگار به هیچ روی به وی توجه نکرد و بدو روی نیاورد، ولی وی همواره بینی خود را بالا می گرفت و تکبر می ورزید و بالکنت زبان و گنگی سخن می گفت و کرگونه می شنوید...»^{۶۴} و در ادامه با سخنان و کلامی مسجع روایت زندگی وی را شرح می دهد و به معرفی آثارش می پردازد و منتخبانی از قول و سخن وی را از میان کتاب هایش به عنوان نمونه می آورد.

نظر آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) درباره کتاب المثل السائر و الفلک الدائر

حضرت آیت الله العظمی علامه سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره) در مقدمه خود بر کتاب «أشد الغابة فی معرفة الصحابة» به برادر کهنتر عزالدین ابن اثیر مؤلف کتاب اشاره می کند و می گوید: من این دو کتاب [المثل السائر و الفلک الدائر] را نزد استاد علامه ام

قاهره چاپ شده است و نسخه دوم به تحقیق و تعلیقات دکتر احمد الحوفی و دکتر بدوی طبانه است که در دار نهضة مصر للطبع و النشر در قاهره چاپ شده و منبع مورد استفاده و استناد در این مقاله است. البته قبل از این دو تصحیح، چاپ های متعدد دیگری هم از این کتاب در مصر و سایر بلاد شده است که در دسترس نگارندگان نبود، ولی استاد محمد محیی الدین عبدالحمید در مقدمه خود بر این کتاب به مشخصات یکی از آنها اشاره کرده است که به تصحیح شیخ محمد الصباغ در سال ۱۲۸۲ هجری قمری در مطبعة بولاق مصر چاپ شده است. (المثل السائر، تحقیق محیی الدین عبدالحمید) علاقه مندان برای آشنایی بیشتر با نسخ خطی و چاپی آثار ضیاء الدین ابن اثیر می توانند به تاریخ الأدب العربی کارل پروکلیمان مراجعه کنند.^{۵۷}

نقد های نوشته شده بر المثل السائر

غیر از کتاب «الفلک الدائر» ابن ابی الحدید معتزلی که به تفصیل در مورد آن سخن گفته خواهد شد، کتاب های دیگری در نقد و تعریض و شرح و حاشیه المثل السائر نوشته شده است که به ترتیب عبارتند از:

صاحب کشف الظنون شرحی از ابومنصور جوالبقی را بر این کتاب یاد می کند، ولی این نکته نادرست است؛ زیرا جوالبقی متوفای ۳۵۹ است و کتاب المثل السائر بعد از سال ۶۰۰ هجری تألیف شده و همچنین زمان تولد ابن اثیر جزری ۲۰۰ سال بعد از وفات جوالبقی بوده است و جوالبقی کتاب ادب الکاتب ابن قتیبه^{۵۸} را شرح کرده است که ممکن است حاجی خلیفه به اشتباه آن را شرح المثل السائر فرض کرده باشد.

نشر المثل السائر وطی فلک الدائر از ابوالقاسم محمود بن الحسین الرکن السنجاری (متوفای ۶۴۰ ق) که به عنوان ردی بر کتاب الفلک الدائر نوشته شده است.

نصرة الثائر علی المثل السائر از صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی (متوفای ۷۴۶ ق).

قطع الدابر عن الفلک الدائر از عبدالعزیز بن عیسی. البته صاحب کشف الظنون این کتاب را از سیوطی دانسته^{۵۹} ولی اشتباه است و مؤلف همان عبدالعزیز بن عیسی است، ولی هیچ سرگذشتی از

۶۰. همان، ج ۲، ص ۱۵۸۶، ذیل مدخل المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر.

۶۱. همان، ج ۲، ص ۱۵۸۶.

۶۲. هدیة العارفین، ج ۱، ص ۱۱۶؛ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۹۴۸.

۶۳. ترجمه مثل عربی: استسمنت ذاورم و نغخت فی غیر ضرم.

۶۴. مسالک الابصار، ص ۲۶۹.

۵۷. تاریخ الأدب العربی، ج ۵، ص ۲۷۱-۲۷۴.

۵۸. شرح ادب الکاتب، لابی منصور موهوب بن احمد جوالبقی بغدادی، محقق: مصطفی صادق رافعی، ناشر: مکتبة القدسی، قاهره، ۱۹۳۱ میلادی.

۵۹. کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۳۵۲.

می‌داند که نهج البلاغه علی (علیه السلام) را در بیست جلد شرح کرده است.^{۶۸}

وی در غره ذی الحجة الحرام سال ۵۸۶ هجری قمری در مدائن به دنیا آمد، ولی در تاریخ وفات او اختلاف نظر وجود دارد. بعضی مورخان مانند ابن شاکر در دو کتاب فوات الوفيات (ج ۲، ص ۲۵۹) و عیون التواریخ خود و ابن کثیر در کتاب البداية و النهایة (ج ۱۷، ص ۳۵۴) و عینی در کتاب عقد الجمان (ج ۵، ص ۱۶۴) و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در کتاب الوافی بالوفیات (ج ۱۸، ص ۷۷) تاریخ وفات او را به سال ۶۵۵ دانسته‌اند، ولی برخی مؤرخان دیگر مانند صاحب کتاب نسمة السحرفی ذکر من تشیح و شعرازدیار بکری نقل می‌کند که ابن ابی الحدید ۱۷ روز قبل از حمله مغول به بغداد، وفات یافت و حمله مغول به بغداد بنا بر قول اکثر مؤرخان در ۲۰ محرم سال ۶۵۶ اتفاق افتاد (نسمة السحر، ج ۲، ص ۳۴۴) و همچنین ذهبی در کتاب تراجم خود تاریخ وفات ابن ابی الحدید را ۱۹ جمادی الآخر سال ۶۵۶، ۱۴ روز بعد از وفات برادرش موفق الدین در پنجم جمادی الآخر همان سال می‌داند. (سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۷۲)

همچنین ابن فوطی در معجز الآداب فی معجم الالقاب می‌نویسد: ابن ابی الحدید حمله هلاکو و سقوط بغداد را درک کرد و او و برادرش موفق الدین احمد بن ابی الحدید از جمله کسانی بودند که از کشتار مغولان به خانه وزیر مؤید الدین محمد بن علقمی پناه برده و نجات پیدا کردند و مثل همین مطالب را هم در کتاب «الحوادث الجامعة» بخش وفیات سال ۶۵۶ هجری ذکر کرده است:

«وزیر مؤید الدین محمد بن علقمی در جمادی الآخر آن سال در بغداد وفات یافت... و همچنین قاضی موفق الدین ابوالمعالی

می‌گوید: «شیعی کسی است که علی (ع) را بر عثمان مقدم بدارد و شیعی غالی در عرف قدما کسی است که درباره عثمان و طلحه و زبیر و محارب بن علی (ع) اعتراض کند و آنان را سب کند و در عرف ما کسی است که این بزرگان را تکفیر کند و از شیخین هم تبری بجوید و رافضی کسی است که مقام ابی بکر و عمر را پایین آورد و دعوت به آن کند.» (لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۰۲)

بنابراین چند گروه داریم: ۱. سُنی: که معتقد به حقانیت و تقدم خلفای ثلاثه است. ۲. شیعه یا متشیع: که معتقد به تقدم شیخین بر علی (ع) و تقدم آن حضرت بر عثمان است. ۳. شیعه غالی: در عرف قدما که علاوه بر قاتل بودن بر تأخر عثمان، او را سب هم می‌کند. ۴. رافضی: که علی (ع) را حتی بر شیخین هم مقدم می‌داند. شیعه غالی در عرف متأخرین رافضی شدیدی است که علاوه بر تأخر خلفای ثلاثه آنان را سزاوار سب و لعن نیز می‌داند. شیعه و متشیع در اصطلاح قدما در مقابل عثمانی است: «التشیعُ مُخْتَبَةٌ عَلَیْهِ و تقدیمه علی عثمان وان قَدَّمَهُ عَلَی الشَّیْخَیْنِ فَهُوَ رَافِضِیٌّ» اگر سب و لعن ضمیمه شود فرد رافضی، اشدّ فی الرِّفْضِ می‌شود، لذا ممکن است فردی سنی و رافضی باشد. (از افتاضات درس تفسیر مجمع البیان جناب آقای استاد ولی، همچنین رک: به: جریه ای از دریا، ج ۱، ص ۵۷۶) ۶۸. البداية و النهایة، ج ۱۷، ص ۳۵۴.

شیخ محمد حسین بن محمد خلیل شیرازی نجفی عسکری، قبل از اینکه ایشان ساکن سُرْمَن رَی بشوند، در نجف خوانده‌ام. سپس در ادامه می‌نویسد:

«و اما سومین فرزند مشهور ائیرالدین جزری، علامه شیخ ضیاء الدین ابوالفتح نصرالله بن ائیرالدین محمد ابی الکریم الجزری الموصلی الشیبانی الشافعی، ادیب، کاتب، شاعر، منشی، نحوی، بیانی، بدیعی، بلیغ، لغوی، ریاضی، هیوی، حیسوب و عالم مشهور است که در شعبان سال ۵۵۸ در جزیره ابن عمر متولد شد. وی علوم دوران خود را ابتدا از پدرش و سپس از برادرش مبارک الدین فراگرفت، دارای تألیف و تصنیفات بسیار مفید است و از میان آثار ادبی جاودان او که مثل و مانندی ندارد و یگانه است، کتاب المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعراست که هرچه لازم بوده در آن جمع کرده و حق مطلب را به خوبی ادا کرده است. این کتاب به دفعات چاپ شده و جناب علامه عزالدین ابن ابی الحدید نقدی بر آن نوشته که الفلک الدائر علی المثل السائر نام دارد و در شهر بمبئی چاپ شده است و به جان خودم سوگند که ردود ابن ابی الحدید به کتاب وارد نیست و اشکالاتش درست نیست، کما اینکه این داوری در نهایت [و پس از مطالعه هر دو کتاب] برای هر که جرعه‌ای از جام ادب نوشیده باشد، خواه عرب باشد یا تعرب کند و خود را به عربیت نزدیک سازد، واضح است، به شرطی که در طریق انصاف قدم بگذارد و از پیش داوری یا تعصب احتراز کند.»^{۶۵}

عزالدین عبدالحمید ابن ابی الحدید

عزالدین عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد ابن ابی الحدید مدائنی ادیب و کاتب و شاعر و فقیه بزرگ شافعی مذهب و اصولی معتزلی و بزرگ‌ترین شارح نهج البلاغه امیرالمومنین علی (علیه السلام) است.^{۶۶} ابن کثیر در کتاب تاریخ خود او را کاتب و شاعری سخن سنج و درستگوی و شیعی و غالی^{۶۷}

۶۵. موسوعة العلامة المرعشی، ج ۳، ص ۸۵.

۶۶. برای آشنایی بیشتر با زندگی عزالدین ابن ابی الحدید رک: به: سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۷۲؛ ذیل مرآة الزمان، ج ۱، ص ۶۲، وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۹۲؛ فوات الوفيات، ج ۲، ص ۲۵۹؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۸، ص ۷۶؛ عقد الجمان، ج ۱، ص ۱۶۴؛ البداية و النهایة، ج ۱۹، ص ۳۵۴؛ مسالک الابصار فی ممالک الامصار، السفر الثاني عشر، ص ۳۱۸؛ تاریخ الأدب العربی بروکلان، ج ۵، ص ۱۷۷؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۲۹۳؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۴۰؛ لغت نامه دهخدا، ج ۱، ص ۲۵۶.

۶۷. عبارات ابن کثیر به صورت «الکاتب الشاعر المَطَّلِقُ الشَّیْعِيُّ الغالی» است در مورد اطلاق لفظ شیعی بر امثال ابن ابی الحدید باید توجه داشت که در لسان اهل سنت، شیعه غالی به کسی گفته می‌شود که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را خلیفه چهارم می‌داند و خلافت خلفای سابق را درست می‌داند، ولی در عین حال قائل به تفضیل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر سائر خلفا است، کما اینکه ابن ابی الحدید در اشعار خود به این واقعت بسیار اشاره می‌کند. ابن حجر عسقلانی در مقدمه لسان المیزان به نقل از ذهبی

قاسم بن ابی الحدید مدائنی نیز در ماه جمادی الآخر [وفات یافت] و برادرش عزالدین عبدالحمید در رثای او شعری به مطلع: «أَبَا الْمَعَالِي هَلْ سَمِعْتَ تَأْوِيهِ / فَلَقَدْ عَهْدْتُكَ فِي الْحَيَاةِ سَمِيْعًا» سرود و عزالدین پس از مرگ برادرش چهارده روز زنده بود.^{۶۹}

مؤلف تجارب السلف نیز درباره کیفیت حمله مغول به بغداد و نجات ابن ابی الحدید و برادرش می نویسد:

«در واقعه بغداد (مغول ها) عزالدین مذکور (ابن ابی الحدید) و برادرش موفق الدین را بیرون آوردند تا بکشند و ابن علقمی را پادشاه نواخته بود و مهمات عراق و بغداد به او تفویض کرده و در دل پادشاه مقامی تمام داشت، چون حال عزالدین ابن ابی الحدید را بشنید، دود به سراو درآمد، در حال به خدمت خواجه افضل العالم نصیرالدین طوسی قدس الله روحه رفت و دامن او را بگرفت و گفت: دو کس را از افاضل بغداد که بر بنده حقوق عظیم دارند گرفته اند و خواهند کشت و التماس دارم که خواجه به بندگی پادشاه شتابد و بنده در خدمت باشد و در باب این دو بزرگ شفاعتی کند، خواجه بی توقف روان شد و وزیر هزار دینار به موکلان مغول داد و مهلت خواست و به درگاه رفت چون پادشاه ایشان را بدید، دانست که به کاری آمده اند. وزیر به رسم مغول زانوزد و گفت: دو کس را از شهر بیرون آورده اند و برلیغ (فرمان) پادشاه نافذ شده است که ایشان را به یاسا (مجازات قانونی) رسانند. بنده کمترین را آرزو آن است که پادشاه مرا عوض ایشان بکشد و ایشان را آزاد کند. خواجه این معنی را در بندگی پادشاه به عرض رسانید. پادشاه بخندید و گفت اگر من خواستمی تو را بکشم تا این غایت نگذاشتمی و در حال عاطفت بفرمود و هر دو را به او بخشید. وزیر به تعجیل بیرون آمد و ایشان را خلاص داد و به عزالدین ابن ابی الحدید گفت: بخدای که اگر در قبول شفاعت توفقی می رفت، نفس خود را فدای تومی کردم تا عوض آن لطف باشد که تو با من کردی و نام مرا به سبب شرح نهج البلاغه مخلص گردانیدی.»^{۷۰}

ابن ابی الحدید یکی از بزرگ ترین علمای عصر دوم عباسی است که در شعر و کتابت و ادب و تاریخ و لغت و فقه و اصول سرآمد اقران زمان خود بود. وی فقهی اصولی بود که در این زمینه مصنفات و تألیفات مشهوری دارد و متکلمی بخت و پرتوان بود که مذهب اعتزال به واسطه افکار و آراء او قوت یافت و با نمایندگان مذاهب کلامی دیگر مانند اشعری و غزالی و رازی بحث ها و مناظرات و کتاب هایی دارد.

او در جوانی به بغداد رفت و در آن شهر از محضر علما و بزرگان مشهور بغداد که بیشتر آنها شافعی مذهب بودند، به قرائت کتب و اندوختن دانش پرداخت و در محافل علمی و ادبی شرکت جست و بنا بر قول صاحب نسمة السحر معتزلی جاحظی شد.^{۷۱}

ابن ابی الحدید به مناسبت نزدیکی عقیدتی در ادب و تشیع با ابن علقمی، وزیر ادیب و دانشمند مستعصم آخرین خلیفه عباسی در شمار کاتبان دیوان دارالخلافه درآمد.^{۷۲} از این رو ابن ابی الحدید قصاید علویات السبع و شرح نهج البلاغه را به نام او نوشت.

ابن ابی الحدید ابتدا کتابت دیوان دارالتشریفات ابن علقمی را بر عهده داشت و در سال ۶۲۹ هـ ق به کتابت خزانه منصوب شد و مدتی بعد کاتب دیوان گردید. در صفر ۶۴۲ به عنوان ناظر شهر حله تعیین شد و پس از آن خواجه امیر علاء الدین طبرسی و پس از آن ناظر بیمارستان عضدی شد. او پس از تصرف بغداد به دست مغول از جمله کسانی بود که در خانه وزیر مؤید الدین ابن العلقمی با برادرش موفق الدین از قتل

۶۹. الحوادث الجامعة، ص ۱۹۹.

۷۰. تجارب السلف، ص ۳۵۹.

۷۱. نسمة السحر، ج ۲، ص ۳۴۱.

۷۲. البداية و النهاية، ج ۱۷، ص ۳۵۴.

ابن ابی الحدید یکی از بزرگ ترین علمای عصر دوم عباسی است که در شعر و کتابت و ادب و تاریخ و لغت و فقه و اصول سرآمد اقران زمان خود بود. وی فقهی اصولی بود که در این زمینه مصنفات و تألیفات مشهوری دارد و متکلمی بخت و پرتوان بود که مذهب اعتزال به واسطه افکار و آراء او قوت یافت و با نمایندگان مذاهب کلامی دیگر مانند اشعری و غزالی و رازی بحث ها و مناظرات و کتاب هایی دارد.

نجات يافتند و پيش خواجه نصيرالدين طوسي رفتند و امر کتابخانه هاي بغداد به او و برادرش موفق الدين و علي بن انجب تفويض شد.^{۷۳} همچنين ابن ابی الحديد در شعر طبعی رسا داشت و در انواع مضامين شعری گفت.^{۷۴}

آثار ابن ابی الحديد

آثار ابن ابی الحديد را تا پانزده اثر بر شمرده اند که عناوين آنها بدین شرح است:

۱. شرح نهج البلاغه در ۲۰ جلد که تأليف آن چهار سال و هشت ماه به طول انجاميده که برابر است با مدت خلافت حضرت اميرالمؤمنين علی (ع).
۲. قصايد العلويات السبع: موضوع اين هفت قصيده مدح پیامبر (ص) و حضرت علی (ع)، فتح خیبر، فتح مکه و شهادت امام حسين (ع) است. شروح مختلفی بر اين قصايد نوشته شده است که مهم ترين آنها عبارتند از:
 - . شرح نجم الاثمه رضی الدين محمد بن الحسن الأسترآبادی (متوفای ۶۸۶ ق) عالم معروف شيعه و صاحب شرح کافيه و شرح شافيه ابن حاجب
 - . شرح سيدشمس الدين محمد موسوی عاملی جَبَعِي، مؤلف مدارک الاحکام (متوفای ۱۰۰۹ ق)
 - . ابن حماد علوی، شمس الدين محمد بن ابی الرضا و محفوظ بن وشاح حلّی نیز بر اين قصايد شرح نوشته اند.^{۷۵}
۳. الفلک الدائر علی المثل السائر که در ادامه بررسي خواهد شد.
۴. نظم کتاب «الفصيح» ثعلب که ابن ابی الحديد آن را در یک شبانه روز به نظم درآورده است.^{۷۶} اصل اين کتاب از ابوالعباس احمد بن يحيى معروف به ثعلب کوفی (متوفای ۲۹۱ ق) است که به قول حاجی خليفه کتابی صغیر الحجم و کثیرالفائده در لغت است.^{۷۷}
۵. العَبْقَرِيُّ الحَسَنُ کتابی است که حاوی بسياری مطالب در کلام، منطق، طبيعات، اصول، تاريخ و شعراست.
۶. الإعتبار علی کتاب الذريعة فی اصول الشريعة سيد مرتضى علم الهدی در اصول فقه در سه مجلد
۷. نقد کتاب المستصفي من علم الأصول امام محمد غزالی
۸. نقض المحصول فی علم الاصول از امام فخررازی
۹. الوشاح الذهبی فی العلم الادبی
۱۰. تعليقات بر المحصّل فخررازی در فلسفه و کلام
۱۱. شرح مشکلات الغرر از ابوالحسن بصری
۱۲. شرح منظومه ابن سینا در طب
۱۳. شرح کتاب الياقوت ابواسحق ابراهيم بن نوبخت در علم کلام
۱۴. قصائد المستنصریات
۱۵. ديوان شعر

کتاب الفلک الدائر علی المثل السائر

اين کتاب که موضوع اصلی بحث اين مقاله است در رد کتاب المثل السائر ابن اثير نوشته شده و آن گونه

۷۳. دائرة المعارف تشيع، ج ۱، ص ۲۹۵.

۷۴. مجمع الآداب في معجم الألقاب، ج ۱، ص ۲۱۳.

۷۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامي، ج ۲، ص ۶۴۲.

۷۶. فوات الوفيات، ج ۲، ص ۲۵۹.

۷۷. كشف الظنون، ج ۲، ص ۱۲۷۲-۱۲۷۳.

جواب او می‌گوید که همانا ارزاق بر مبنای مقادیر استحقاق نیست و فضل و دانش نمی‌تواند رزق مقسوم فرد را افزایش دهد و همچنین نقص در فضل و کمالات هم موجب کاهش و برگرداندن رزق و روزی نمی‌شود.

ابن ابی الحدید در مقدمه الفلك الدائر می‌گوید: وقتی مشاهده کردم که جماعتی از اکابر علم و افاضل شهر موصل درباره این کتاب حسن ظن شدیدی پیدا کرده‌اند تا آنجا که آن را بر تمام کتبی که در این فن نگاشته شده برتری دادند و نسخه‌های معدودی از آن را به مدینه السلام (بغداد) فرستادند و بسیاری از اهل بغداد هم آن را بین خود دست به دست می‌کردند، پس من هم در خزانه شریفه نبویه امامیه مستنصریه این کتاب را به دست آوردم. ابن ابی الحدید در ادامه می‌گوید:

این کتاب در تاریخ غره ذی الحجة سال ۶۳۳ هـ ق به دست من رسید و من آن را تصفح کردم و از ابتدا تا انتهای آن را در ضمن کارهای دیوانی خود مطالعه کردم و در ضمن مطالعه در بعضی جاهای آن تعلیقاتی افزودم. پس کل مطالعه و نوشتن تعلیقات و اعتراضات من بر این کتاب بیش از ۱۵ روز طول نکشید و بار دیگر در آن نظری نینداختم و چه بسا که در مطالعه بار دوم نکات بسیار دیگر برای من آشکار می‌شد که به تعلیقات اولیه بیفزایم و اگر نکته‌ای باز به ذهنم خطور کند آن را اضافه خواهم کرد.^{۷۸}

ابن ابی الحدید در مورد نام‌گذاری این کتاب می‌نویسد: «و همانا اسم این کتاب را الفلك الدائر علی المثل السائر گذاشتم و این را از کلام رایج اعراب درباره چیزی که خراب شده و از بین رفته باشد، برگرفته‌ام که می‌گویند: «قد دار علیه الفلك»؛ یعنی روزگار یا دهر آن را از بین برد. گویا می‌خواهند بگویند چرخ روزگار آن را آسیاب کرد و شکل و صورتش را محو نمود» و برای این کلمه شاهدهی از شعر ابوالعتاهیه می‌آورد:

إِنْ كُنْتَ تُنْشِدُهُمْ فَإِنَّهُمْ
هَمَدُوا وَ دَارَ عَلَيْهِمُ الْفَلَكُ

اگر تو برایشان شعر بخوانی پس همانا آنها مرده‌اند و روزگار آنها را از بین برده است.

روش ابن ابی الحدید در نقد به صورت مورد به مورد است، به طوری که بی‌مقدمه قول ابن اثیر را به صورت «قال المصنف» ذکر می‌کند، سپس نقد و اعتراض و توضیحات خود را ذیل «اقول» شرح می‌دهد

۸۱. الفلك الدائر، ص ۳۲.

که ابن شاکر نقل می‌کند ابن ابی الحدید آن را در ۱۳ روز نگاشته و پس از اتمام آن برادرش موفق‌الدین ابن دویت را برای او نوشته و فرستاده است.^{۷۸}

المثل السائرُ یا سیدی
صنفت فیهِ الفلک الدائر
لکن هَذَا فلک دائر
أصبحت فیهِ المثل السائر

ای آقای من، کتاب المثل السائر، کتابی است که تو درباره آن کتاب الفلك الدائر را تألیف کرده‌ای.

لکن این کتاب تو فلک دائری (روزگار و عصر و زمانی) است که تو خود را در آن مَثَل سائر (مشهور و معروف) ساخته‌ای یا (ای سید من اگر در [رد] مثل سائر، فلک دائر پرداختی، ولی به فلک دائر، خود را مثل سائر ساختی.^{۷۹}

ابن ابی الحدید در مقدمه کتاب پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیغمبر (ص) نحوه آشنایی خود با این کتاب را این‌گونه شرح می‌دهد.

«و اما بعد، بروجود کتاب ضیاء الدین بن محمد موصلی معروف به ابن اثیر جزری مسمی به کتاب المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر اطلاع پیدا کردم و [پس از مطالعه و بررسی آن] در آن اقوالی محمود و پسندیده و مقبول و مردود و پست یافتیم. اقوال محمود و پسندیده آن همان انشاء و صناعت انشای ابن اثیر است که مگر در مواردی نادر به آن هیچ اشکالی وارد نیست و اما اقوال مردود، نظرات ابن اثیر و جدل و احتجاج و اعتراضات او به شعرا و ادبا است که همین کوچک شمردن فضلا و عیب گرفتن و طعنه زدن بر آنها مرا از روی غیرتی که به آنها داشتم بر آن داشت تا به نگارش این کتاب در رد نظرات این چنینی او پردازم».^{۸۰}

ابن ابی الحدید از اعجاب بیش از حد ابن اثیر به علم خودش تعجب می‌کند و آن را از این چنین عالمی بعید می‌شمارد و این را عیبی می‌داند که باعث خشم خدا و خلق می‌شود. ابن اثیر به کرات در جای جای کتاب خود روزگار را سرزنش می‌کند که چرا به قدر استحقاقش به او جایگاه نبخشیده و ابن ابی الحدید در

۷۸. فوات الوفيات، ج ۲، ص ۲۵۹.

۷۹. ترجمه نامه دانشوران، ج ۱، ص ۶۴۶-۶۵۷ به نقل از لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۱۳۴۰۸.

۸۰. الفلك الدائر، ص ۳۰.

که برای مثال چند نمونه در اینجا ذکر می شود.

مورد ۳

ابن ابی الحديد اعتراض به ابن اثير را از خطبه کتاب آغاز کرده و در سومین اشکالی که به او می گیرد آورده است: مصنف می گوید: «وَأَنْ يُؤَفَّقَنَا لِلصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ الَّذِي هُوَ أَفْصَحُ مِنْ نَطَقٍ بِالضَّادِ وَنَسَخَ بِهَدْيِهِ شَرِيعَةَ كُلِّ هَادٍ».

می گویم: در این کلام عیب و اشکال آشکاری وجود دارد و آن عطف فعل یعنی «نسخ» به اسم یعنی «افصح» است (عطف جمله فعلیه به اسمیه) که این از نظر بلاغی قبیح است و آیا نمی دانی که گفتن این جمله قبیح است: «زَيْدٌ أَفْصَحُ الْقَوْمِ، وَصَرَبَ زَيْدٌ» و صورت درست عبارت این بود که می گفت: «الَّذِي هُوَ أَفْصَحُ مِنْ نَطَقٍ بِالضَّادِ وَالْمَنْسُوخِ بِهَدْيِهِ شَرِيعَةَ كُلِّ هَادٍ».

مورد ۹

مصنف می گوید: و هر کلمه پنج حرفی (خماسی) هنگامی که بخواهد مصغر شود، یک حرف از آن حذف می شود، خواه آن حرف جزء اصل کلمه باشد خواه حرف زائد باشد. مثال برای حرف زائد: «منطلق» که مصغر آن می شود: «مطيلق»، ولی اگر در کلمه ای دو حرف زائد باشد، (مانند همین مثال: منطلق) میم باقی می ماند؛ زیرا از برای معنایی اضافه شده و نون حذف می شود؛ زیرا برای چیزی غیر از معنا (مانند وزن و...) اضافه شده است و مثال برای حروف اصلی «جَحْمَرَش»^{۸۲} است که مصغر آن می شود «جَحْمِير».

می گویم: این حکم علی الاطلاق صحیح نیست؛ زیرا در تصغیر کلمه حمراء که خماسی است حمیراء گفته می شود و هیچ حرفی ساقط نمی شود. همچنین در تصغیر کلمه أجمال (جمع جَمَل) «أَجِيمال» گفته می شود. پس اینها نمونه هایی هستند که خماسی بوده و در هنگام تصغیر هیچ حرفی از آنها ساقط نمی شود و هیچ گونه تغییری در آنها جز برای تصغیر رخ نمی دهد و از خماسیاتی که در آنها بدون اسقاط حرفی فقط تغییری رخ می دهد، می توان به کلماتی چون میزان اشاره کرد که مصغر آن «مُويزين» می شود. پس بالجمله مشخص می شود که حکم ابن اثير درباره تصغیر کلمات خماسی صحیح نیست.

مورد ۸۹

مصنف در بحث التفتات می گوید: التفتات انتقال خطاب از حاضر به غایب یا بالعکس است. زمخشری گفته است: همانا بازگشت

از هر کدام از این صیغه ها به دیگری به دلیل تفتن در کلام است و عرب به دلیل متوجه نمودن مخاطب و انتقال از اسلوبی به دیگران آن بهره می برد. ابن اثير می گوید: امر این گونه که زمخشری گفته نیست؛ زیرا این کلام متضمن این معنی است که شنونده از اسلوب واحد ملول شده، پس قائل یا نویسنده اسلوب سخن خویش را تغییر می دهد تا مستمع را برای شنیدن بقیه کلام به نشاط بیاورد و این عیب و قدح در کلام است، نه تعریف و حسنی برای آن؛ زیرا اگر کلام او نیکو و مطلوب بود ملال آور نمی شد.

می گویم: ابن اثير گفته اگر سخن نیکو بود ملال آور نمی شد، حال باید پرسید مگر از یک امر غیر مللذ هم ملال حاصل می شود؟ [منظور این است که ملال، مختص امور مللذ است] آیا مواردی را نمی بینید که مثلاً می گویند: فلانی از گردش در باغ و بوستان ملول شد یا از خوردن حلوا ملول شدم یا از شنیدن صدای خوانندگان ملول شدم؟ زیرا نسبت به اشیاء و امور کره و ناخوشایند لفظ ملالت به کار برده نمی شود. آیا نمی بینید که سخن هر کس که این گونه بگوید قبیح شمرده می شود: محبوس از حبس و زندان خود ملول گشت و مضروب از کتک خوردن خویش ملول گشت، پس آن چیزی که مصنف ذکر کرده، دقیقاً عکس آن صحیح است.

مورد ۱۰۳

مصنف می گوید: زمخشری در مورد آیه شریفه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفته است این [تقدیم ضمیر] به خاطر اختصاص عبادت و استعانت به ذات باری تعالی است و افاده انحصار و نفی استعانت می کند از غیر خدا. ابن اثير گفته که امر چنین نیست، بلکه علت استفاده از ضمیر منفصل در این آیه رعایت سجعی است که در آیات قبل به حرف نون وجود داشته و اگر می گفت نعبدک و نستعینک تلاوت سجع گونه آیات از بین می رفت.

می گویم: همانا تقدیم مفعول اقتضای اختصاص می کند و همانطور که زمخشری و جماعتی از اهل ادب عرب گفته اند تقدیم ما هو حقه التأخیر یفید الحصر و هیچ اشکالی ندارد. اگر مراد خداوند از آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین هر دو امر باشد، یعنی هم اختصاص و هم سجع آیات و هیچ منافاتی بین این دو وجود ندارد.^{۸۳}

مورد ۱۱۴

مصنف می گوید: از میان الفاظ کلماتی وجود دارند که مراد از آنها بیان مبالغه و کثرت است، مانند الفاظی که بر وزن فَعَال می آیند. مانند تَوَّاب و غَفَّار که هر دو افاده کثرت توبه و کثرت مغفرت و

۸۲. جحمرش به معنای شتر پیر و کهنسال و جمع آن جحامر است.

۸۳. الفلک الدائر، ص ۲۳۱.

تکرار زیاد این فعل از سوی فاعل می‌کنند و مانند تائب و غافر نیستند؛ زیرا این دو کلمه دلالت بر وقوع این افعال از سوی فاعل می‌کنند، حتی اگر یک مرتبه صادر شده باشند. سپس بر یکی از شعرای دیوان حماسه ابوتمام اشکال می‌گیرد که بعضی از شعرا در این دو بیت در مورد کلمه «حیّاد» به معنای فرارکننده به توهم افتاده‌اند:

لِلّهِ تَيْمٌ أَيْ زُمْحٍ ظَرَادٍ لَاقَى الْجَمَامَ وَائِي نَصَلٍ جَلَادٍ؟
وَمِحَشٍ حَرْبٍ مُقَدِّمٍ مُتَعَرِّضٍ لِلْمَوْتِ غَيْرِ مُكْذِبٍ حَيَّادٍ

ابن اثیر می‌گوید: وقتی شاعر حیّاد بودن فرد را نفی می‌کند پس در حقیقت بسیار فرار کنندگی و جدا شدن از یارانش را نفی کرده است و شبهه‌ای نیست که اگر فرد حیّاد نباشد، حائذ است؛ یعنی یک بار فرار و پشت کردن به دشمن از او سرزده است و هنگامی که این عمل حتی یک بار از کسی سربرزد به معنای ترسویی و ترس است و نامش شجاعت نیست. پس بهترین بود که شاعر می‌گفت: «غیر مکذب حائذ»، یعنی دروغگو و فرارکننده نیست، در حالی که گفته است غیر مکذب حیّاد، یعنی دروغگو و بسیار فرارکننده نیست، یعنی می‌توان گفت گاهی هم فرار می‌کند.

می‌گوییم: پس بر این قیاس قول خداوند بلند مرتبه آنجا که می‌فرماید: «وَمَا رُبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (سوره فصلت: ۴۶) اقتضای بر عدم تکرر مبالغه در ظلم از سوی خداوند خواهد داشت و معنای آیه چنین می‌شود که همانا خداوند بسیار ظلم‌کننده به مردم نیست، ولی کم ظلم می‌کند. همچنین سخن پیامبر (ص) به حضرت علی (علیه السلام) هم در روز جنگ خندق که «لَأُعْطِيَنَّ الزَّايَةَ غَدًا لِرَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، كَرَّارٍ غَيْرِ فَرَّارٍ» به معنای این می‌شود که حضرت علی (علیه السلام) بسیار فرارکننده نیست، ولی گاهی هم فرار می‌کند، در حالی که بنا بر نقل مخالفان و موافقان، علی (ع) هیچ‌گاه از دشمن فرار نکرد و بر این مبنا قول سبطی^{۸۴} در پیش‌بینی کاهنانه‌اش درباره رسول خدا (ص) که «لَيْسَ بِفَطٍ وَلَا صَخَابٍ»، یعنی بد اخلاق و فریادزننده نیست به این معنی می‌شود که زیاد فریاد نمی‌زند، بلکه هر از گاهی فریاد می‌زند و داد و بیداد می‌کند. مثال‌های زیادی از این‌گونه موارد وجود دارد که اگر بخواهم از آنها یاد کنم زیاد می‌شود. پس باید دانست که همانا موارد اندکی وجود دارد که اعراب از این صیغه فقط برای بیان کثرت و تکرار استفاده می‌کنند، نه آن‌گونه که این مرد [ابن اثیر] گمان و بیان کرده است.^{۸۵}

۸۴. سبطی کاهن بنی‌ذنب بود که در زمان جاهلیت به کهنات اشتغال داشت و مبعث رسول اکرم (ص) را خبر داد و بعد از تولد پیامبر (ص) فوت کرد. گفته‌اند دلیل اینکه به او سبطی می‌گویند این است که وقتی عصبانی می‌شد روی زمین می‌نشست و خود را پهن می‌کرد. همچنین گفته‌اند به او سبطی می‌گویند چون بین استخوان‌هایش مفصل نداشت تا به آنها تکیه کند و همواره روی زمین نشسته و پهن بود و قادر به قیام و قعود نبود. (الفلک الدائر، ص ۲۴۸)

۸۵. الفلک الدائر، ص ۲۴۸.

کتابنامه

- البداية و النهاية؛ للحافظ عمادالدين ابى الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي (٧٠١-٧٧٤ هـ)؛ تحقيق الدكتور عبدالله بن عبدالمحسن التركي؛ دار هجر، طبعة الأولى ١٤١٧ هـ. ١٩٩٧ م، جيزه، مصر.
- الجامع الكبير في صناعة المنظوم من الكلام و المنثور، لأبي الفتح ضياء الدين نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالكريم المعروف بابن الأثير الجزري؛ قام بتحقيقه و التعليق عليه الدكتور مصطفى جواد و الدكتور جميل سعيد؛ مطبوعات المجمع العلمي العراقي، ١٣٧٥ هجرى قمرى، ١٩٥٦ ميلادى، بغداد.
- الحوادث الجامعة (رودادهاى قرن هفتم هجرى)، كمال الدين عبدالرزاق بن احمد شيبانى معروف به ابن الفوطى؛ ترجمه عبدالمحمد آيتى؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگى، چاپ اول، تهران، ١٣٨١.
- الفتح القسى في الفتح القدسى او حروب صلاح الدين و فتح بيت المقدس، عمادالدين الكاتب الاصفهاني؛ بيروت، دار المنار، ٢٠٠٤.
- الفلک الدائر على المثل السائر، لابن ابى الحدید المعتزلى؛ قدّم له و حقّقه و علّق عليه الدكتور احمد الحوفى و الدكتور بدوى طبانة؛ الطبعة الثانية، منشورات دارالرفاعي للنشر و الطباعة و التوزيع، رياض، ١٤٠٤ هـ، ١٩٨٤ م.
- الكامل فى التاريخ؛ للإمام عمدة المؤرخين أبى الحسن على بن أبى الكرم محمد بن محمد بن عبدالكريم بن عبد الواحد الشيبانى المعروف بابن الأثير الجزرى الملقب بعزالدين (المتوفى سنة ٦٣٠ هـ)؛ تحقيق أبو الفداء عبدالله القاضي؛ دارالكتب العلمية، ١٤٠٧ هـ، ١٩٨٧ م، بيروت، لبنان.
- الكشف و البيان معروف به تفسير ثعلبى، للإمام أبو إسحاق أحمد معروف بالإمام الثعلبى (متوفى ٤٢٧ هـ)؛ دراسة و تحقيق؛ الإمام أبو محمد بن عاشور؛ مراجعة و تدقيق؛ الأستاذ نظير الساعدى؛ دار إحياء التراث العربى، بيروت، لبنان.
- المثل السائر فى ادب الكاتب و الشاعر، لأبى الفتح ضياء الدين نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالكريم المعروف بابن الأثير الموصلى؛ بتحقيق محمد محبى الدين عبدالحميد المدرس فى قسم التخصص بكلية اللغة العربية بالجامع الأزهر؛ مطبعة مصطفى البابى الحلبي و اولاده بمصر، ١٣٥٨ هجرى، (١٩٣٩ ميلادى)، القاهرة.
- المثل السائر فى ادب الكاتب و الشاعر؛ لضياء الدين بن الأثير؛ قدّمه و حقّقه و علّق عليه الدكتور احمد الحوفى و الدكتور بدوى طبانة؛ دار نهضة مصر للطبع و النشر، الفجالة، القاهرة.
- المثل السائر (لضياء الدين بن الأثير)، محمود فرج العقدة، مجلة الازهر؛ المجلد الثالث عشر، ربيع الأول ١٣٦١، الجزء ٣.
- الوفاى بالوفيات، تأليف صلاح الدين خليل بن ايبك الصّفى؛ بإعتناء أيمن فؤاد سَيّد؛ الطبعة الثانية، النشرات الإسلامية، دارالنشر فرانزشتاينر شتوتغارت، ١٤١١ هـ، ١٩٩١ م. بيروت، لبنان.
- الوشى المرقوم فى حل المنظوم، لأبى الفتح ضياء الدين نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالكريم المعروف بابن الأثير الجزرى؛ تحقيق يحيى عبدالعظيم؛ تقديم دكتور عبدالحكيم راضى، الهيئة العامة لقصور الثقافة، شركة الأمل للطباعة و النشر، ٢٠٠٤، قاهره.
- الوشى المرقوم فى حل المنظوم، لأبى الفتح ضياء الدين نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالكريم المعروف بابن الأثير الجزرى؛ تحقيق الدكتور جميل سعيد؛ طبعة الثانية، ١٩٨٨، بغداد.
- تجارب السلف؛ در تواريخ خلفاى و وزراى ايشان؛ هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبى نخجوانى؛ به تصحيح و اهتمام عباس اقبال آشتياني؛ به اهتمام توفيق سبحانى؛ چاپ سوم، تهران؛ كتابخانه طهورى، ١٣٥٧.
- تذكرة الحفاظ، ابو عبدالله شمس الدين محمد الذهبى؛ صحح عن النسخة القديمة المحفوظة فى مكتبة الحرم المكي تحت إعاونة وزارة المعارف للحكومة العالية الهندية؛ دارالكتب العلمية، ١٣٧٥ هـ، ١٩٥٥ م، بيروت، لبنان.
- جرعاهى از دريا؛ آيت الله حاج سيد موسى شيبيرى زنجاني؛ چاپ سوم، مؤسسه كتاب شناسى شيعه، قم، زمستان ١٣٩٠.
- دائرة المعارف بزرگ اسلامى؛ زير نظر كاظم موسى بجنوردى؛ انتشارات مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى، چاپ اول، تهران، ١٣٦٨.
- دائرة المعارف تشيع؛ زير نظر احمد صدر حاج سيد جوادى، كامران فانى و بهاء الدين خرمشاهى؛ نشر شهيد سعيد محبى، چاپ سوم، تهران، ١٣٧٥.
- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلى موحد؛ بنگاه ترجمه و نشر كتاب، چاپ دوم، تهران، ١٣٥٩.
- سير اعلام النبلاء؛ تصنيف الإمام شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبى (المتوفى ٧٤٨ هـ، ١٣٧٤ م)؛ حقّقه و ضبطه و نصه و علّق عليه الدكتور بشار عواد معروف؛ مؤسسة الرسالة، طبعة الأولى ١٤١٧ هـ، ١٩٩٦ م، بيروت، لبنان.
- شذرات الذهب فى أخبار من ذهب؛ للمؤرخ الفقيه الأديب أبى الفلاح عبدالحى بن العماد الحنبلى (المتوفى سنة ١٠٨٩ هـ)؛ دار المسيرة، طبعة ثانية منقحة ١٣٩٩ هجرية. ١٩٧٩ ميلادى، بيروت، لبنان.
- شرح أدب الكاتب؛ لابی منصور موهوب بن احمد جواليقى بغدادى؛ محقق؛ مصطفى صادق رافعى؛ ناشر؛ مكتبة القدسى، ١٩٣١ ميلادى، قاهره.
- شرح ديوان المتنبي؛ وضعه عبدالرحمن البرقوقى؛ دارالكتب العربى، بيروت، لبنان، ١٤٠٧ هـ، ١٩٨٦ م.

شرح نهج البلاغه، لابن أبى الحدید؛ بتحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم؛ دارالجلیل، طبعه ثانیه ۱۴۱۶ هـ. ۱۹۹۶م، بیروت، لبنان.

عقد الجمان فی تاریخ أهل الزمان (عصر سلاطین الممالیک) الجزء الأول، حوادث و تراجم ۶۴۸-۶۶۴ هـ؛ تألیف بدرالدین محمود العینی (المتوفى سنة ۸۵۵هـ) ۱۴۵۱ م، حققه و وضع حواشیه دكتور محمد أمين؛ مطبعة دارالكتب و الوثائق القومية، الإدارة المركزية للمراكز العلمية المتخصصة، مركز تحقيق التراث، قاهره، ۱۴۳۱هـ. ۲۰۱۰م.

فوات الوفيات والذيل عليها؛ تألیف محمد بن شاکر الکتبی (۷۶۴ هـ)؛ تحقیق الدكتور احسان عباس؛ دار صادر، بیروت، لبنان، ۱۹۷۴.

كشف الظنون عن أسامی الكتب و الفنون؛ للعالم الفاضل الادیب و المؤرخ الكامل الأریب مصطفی بن عبدالله الشهیر بحاجی خلیفه و بکاتب جلیبی؛ عنی بتصحیحه و طبعه و تعلیق حواشیه محمد شرف الدین یالتقایا و المعلم رفعت بیلگه الکلوسی مع مقدمة للعلامة الحجة آية الله العظمی السيد شهاب الدین النجفی المرعشی؛ دار إحياء التراث العربی، بیروت، لبنان.

لسان الميزان؛ للإمام الحافظ أحمد بن علی بن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ هـ)؛ اعتنی به الشیخ العلامة عبدالفتاح أبوغدة (۱۳۳۶-۱۴۱۷ هـ)؛ اعتنی بإخراجه و طباعته سلمان عبدالفتاح أبوغدة؛ مكتب المطبوعات الإسلامية، ۱۴۲۳ هـ. ۲۰۰۲ م، دار البشائر الإسلامية، بیروت، لبنان.

لغت نامه؛ علی اکبر دهخدا؛ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، پاییز ۱۳۷۲.

مجمع الآداب فی معجم الألقاب؛ کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد المعروف بابن الفوطی الشیبانی (المتوفى ۷۲۳ هجرى)؛ تحقیق: محمد کاظم؛ طهران، مؤسسه الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ هجرى قمرى، ۱۳۷۴ هجرى شمسی.

مرآة الجنان و عبرة اليقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان؛ تألیف الامام أبی محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان البافعی الیمنی المکی (متوفى ۷۶۸ ق)؛ وضع حواشیه؛ خلیل المنصور؛ طبعة الاولى، ۱۴۱۷، ۱۹۹۷، دارالكتب العلمیه، بیروت، لبنان.

مسالك الابصار فی ممالک الامصار؛ لشهاب الدین ابوالعباس أحمد بن یحیی بن فضل الله العمری (متوفى ۷۴۹ هـ)؛ السفر الثاني عشر کتاب الإنشاء شرقاً، تحقیق إبراهیم صالح، المجمع الثقافی، ۲۰۰۲، أبوظبى، الإمارات العربیة المتحدة معجم الأدباء أو إرشاد الأریب الی معرفة الأدیب؛ تألیف یاقوت الحموی الرومی؛ تحقیق الدكتور احسان عباس؛ دار الغرب الإسلامی، الطبعة الاولى ۱۹۹۳م، بیروت، لبنان.

معجم البلدان؛ للشیخ الإمام شهاب الدین أبی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی؛ دار صادر، ۱۳۹۷ هـ. ۱۹۷۷م، بیروت، لبنان.

موسوعة العلامة المرعشی؛ تحت اشراف سید محمود مرعشی نجفی به اهتمام محمد اسفندیاری و حسین نقی زاده؛ طبعة الاولى، ایران، قم ۱۳۸۹ شمسی، ۱۴۳۲ قمری.

نسمة السحر بذكر من تشیع و شعر؛ تألیف الشریف ضیاء الدین یوسف بن یحیی الحسنی الیمنی الصنعانی (المتوفى سنة ۱۱۲۱ هـ)؛ تحقیق کامل سلمان الجبوری؛ دارالمؤرخ العربی، طبعة الاولى ۱۴۲۰ هـ. ۱۹۹۹م، بیروت، لبنان.

وفیات الأعیان و انباء أبناء الزمان، لأبى العباس شمس الدین أحمد بن محمد بن أبی بکر بن خلکان (۶۰۸-۶۸۱ هـ)؛ حققه الدكتور احسان عباس؛ دار صادر، ۱۳۹۷ هـ. ۱۹۷۷م، بیروت، لبنان.

هدية العارفين فی أسماء المؤلفین و آثار المصنفین؛ مؤلف اسماعیل باشا البغدادی؛ طبع بعناية وكالة المعارف الجلیلة فی مطبعتها البهیة استانبول؛ سنة ۱۹۵۱، اعادت طبعة بالافوست، دار إحياء التراث العربی، بیروت، لبنان.